

# رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی



سال دوم - شماره ۵۵

پنجاه و سه آذرماه ۱۳۵۹

شماره ۲۵ - سال

در این شماره:

● جنگ بین دو جناح حاکم

و مسأله آزادی

● نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت پنجم: اکونومیسم، اراده گرائی و تجربیات تاریخی

● انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت آخر: ریگان و سیاستهای آینده

● بررسی کتاب: "بگذار سخن بگویم"

کتابی درباره یک شخص، یک طبقه، یک کشور

● چند پاسخ ...

● اگر این تفتیش عقاید نیست پس چیست؟

● ۱۶ آذر، روز دانشجو

# جنگ بین دو جناح حاکم و مسأله آزادی

این روزها جدال بین دو جناح حاکمیت به اوج خود رسیده، به جنگ "سرنوشت سازی" تبدیل شده است. این جنگ، قبل از جنگ بین دولتهای ایران و عراق شروع شده بود و لسی با آغاز و ادامه‌ی جنگ بین دو دولت، ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است. تا جاییکه در روزهای اخیر، جنگ بین حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر، جنگ بین دولتهای ایران و عراق را نه تنها در تشریهای درشت روزنامه‌های رسمی بلکه در صحنه واقعی نیز - تحت الشعاع قرار داده است. تبلور خارجی جنگ جناحهای حاکمیت با مسأله "مکتب" و "تخصص" و "پسا" تقابل دو نوع تلقی در بازسازی سرمایه‌داری، ملموس گردید. مکتبیون معتقدند که میتوان در خدمت سرمایه‌داری قرار داشت و با امپریالیسم سازش کرد و در عین حال، مکتبی باقی ماند. طرفداران تخصص و بازسازی سریع سرمایه داری جواب میدهند: شما یا دروغ میگویید و یا نمیفهمید و با این دروغ و نفهمی، هم ما را نابود میکنید و هم خودتان را. زیرا که سرمایه‌داری آسیب دیده را با موعظه‌های یک مشت آخوند با عمامه و یا بدون عمامه و در هر حال بیسواد، نمیتوان نجات داد. برای بازسازی سریع سرمایه‌داری به بهترین مغزها و تخصص‌های بورژوازی نیاز مندیم.

حزب جمهوری اسلامی در این زمینه - جنگ مطلوبه‌ای را دنبال میکند. زیرا اگر قرار باشد که سرمایه‌داری بازسازی شود دکمهای مکتبی حزب جمهوری اسلامی باید تا بیشترین حد ممکن سائیده شود. حل مسأله‌ی گروگانها و بویژه جنگ دولتهای ایران و عراق، بزرگترین ضربات را به توهّمات مکتبی حزب جمهوری اسلامی وارد کرده و مسأله‌ی "تخصص" را در دستور روز قرار داده است. حجت الاسلام معادخواه در مجلس تسورای اسلامی اخطار میکند:

"کسانیکه روی تکنیک و تخصص تکیه میکنند در خط امریکا هستند."

(کیهان ۱۴ آبان ۵۹)

بصاف یک حجت الاسلام باید یک آیت الله فرستاد و آنهم نه هر آیت الله زبرتی، بلکه آیت اللهی که در ضمن داماد "امام امت" باشد، مانند کسیکه تا همین چند وقت پیش خود یکی از پیشتازان "رسالت مکتبی" بود و تمسّام با موریتنهای مهم مکتبی با و واگذار میشد (مثلا اخراج نزیه لیبرال از شرکت، نفست و اجبار زنان به "پوشش اسلامی" در ادارات و غیره). آیت الله اشراقی در جواب حجت الاسلام معادخواه چنین میگوید:

"ما این جنگ ((ایران و عراق)) را چگو میخواهیم برگزار کنیم؟ با تسبیح

و شعلین میخواهیم پیش برویم که نمیشود، با عصا و جماق بخواهیم بجنگیم نمیشود. واقعا با مشت بخواهیم بجنگیم و دست خالی و فقط طبل میان تهی باشیم و شعار بدهیم نمیشود... ((ما به)) خلباتی که فانتوم را به پرواز در میا آورد و در آسمانها میگرد و بر دشمن میبازد ((احتیاج داریم)) ما باید با فانتوم برویم تا آنها را بترسا - نیم... ما فانتوم میخواهیم بلکه بالا تر از فانتوم، سلاحهای دیگری میخواهیم تا بتوانیم در جنگها پیروز شویم."

(کیهان، ۱۹ آبان ۵۹ - تاکیده از ماست) آیت الله اشراقی که تا دیروز یک مکتبی صدرمد بود، یکمرتبه فریاد میکشد:

"ما متخصص میخواهیم، متخصص در همه چیز" (همانجا)

براستی چه شده که این چنین بقول نیم "آب در خوابکه مورچگان" افتاده است؟ صادق قطب‌زاده، یکی از منفورترین چهره‌های دو سال اخیر، دوست دیرین زهرا خانم و بنیانگذار اختناق و سانسور در صدا و سیما، جمهوری اسلامی، خود را "دشمن" اختناق و سانسور در صدا و سیما، جمهوری اسلامی معرفی میکند و میگوید که از خود یک چهره‌ی "ملی بسازد و یکمرتبه "مبارزکهنه‌کار" (سرمقاله‌ی کیهان بقلم دا ماد دکتر یزدی) و "آزادیخواه" میشود.

بازرگان که هیچگاه کوچکترین فرصت برای حمله به تیروهای انقلابی و تحقیر و توهین به زحمتکشان را از دست نمیدهد، کسیکه حتی در زمان نخست وزیریش یک "جاقوی بی تیغه" بود، یکمرتبه سکوت چندین ماهه را میبکشد و در مقالات روزنامه‌ی میزان تحت عنوان "مگر اختناق شاخ و دم دارد"، بدفاع از آزادی سیر میخیزد و بجای داستانهای با مزه‌ی ملانصرالدین ناله‌های پر سوز و گداز در مدح آزادی و در دم اختناق میسراید.

بنی صدر که تا دیروز شمیر را از روبروسته بود و میخواست "خانه به خانه" بگوید و پس از کشتار وحشیانه‌ی دانشگاہها، "روز استقرار حاکمیت دولت" را در دانشگاه تهران جشن گرفت، همین بنی صدر که بعنوان فرماندهی کل قوا فرمان بمباران کردستان را میداد، اکنون کلاه خود و لباس جنگی را (تشنه‌ال) بنی صدر را در لباس رزمی که در روزنامه‌ها چاپ شد بخاطر دارید؟) در یکی از شهرهای خوزستان "بجا گذاشت و با کت و شلوار مرتب و موی بدقت شانه کرده، در میدان آزادی و در حسینیه ارشاد، در رثای آزادی و دردمانسور

و اختناق و تمدد زندانهای غیرقانونی و شکنجه ها ، چه سخنان پرشوری که نگفت .

بدنبال این سخنرانی های بنی صدر ، حضرات آیات بهشتی و موسوی اردبیلی و قدوسی ، سراسیمه خود را به "بیت امام امت" رساندند . در این جلسه چه بحثهایی پیش آمد و احتمالا چه قرار و مدارهایی گذاشته شد ، ما چیزی نمیدانیم . چیزی که احتمالا هیجان سه آیت - الله را یک کم فروشانند یاد آوری یک نکته از طرف آیت الله خمینی بود : ارتش تحت نظر خودتها نخواهد جنگید .

بهر حال ، آیت الله بهشتی بهنگام خروج از حسینیه جماران به خبرنگار رادیو و تلویزیون گفت :

"امام فرمودند در زمینه مسائل اخیر مطلقا سکوت کنیم ."

و روز بعد ، در سخنرانی خود در بازار تهران اعلام داشت :

"تا آنجا که ضرورت ایجاب کند و امام امت نخواهد شعار من و یاران همفکر من یک شعار است : سکوت ."

علیرغم پاسخ "دبیلما تیک" آیت الله بهشتی ، جنگ بین دو جناح حاکمیت ( در کنار جنگ ایران و عراق ) ، شدت هر چه تمامتر همچنان ادامه دارد و مراحل ای رسیده است که نمیتوان به همین شکل کنونی برای مدتی طولانی ادامه پیدا کند و باید بنفع یکی از دو جناح هیات حاکمه ، خاتمه یابد . این جنگ دو جناح ( در کنار جنگ ایران و عراق ) ، یک جنگ سر - نوشت ساز برای هر دو جناح هیات حاکمه است . دیگر نمیتوان مانند بیست ماه گذشته ، پشت در اتاقهای دربسته ، با پا درمیانی آیت الله خمینی و آیت الله زاده سیداحمد خمینی ، آنرا موقتا خاموش کرد ، و دیگر نمیتوان به اما مزه ادها پی مانند "وحدت کلمه" و "میثاق وحدت" و غیره دخیل بست . دیگر از التماسها و نق زدنها و عجز و لابه های بازرگان و "پیش بینی های علمی" بنی صدر ، کاری ساخته نیست .

امروز گارد به استخوان بخش عاقل هیات حاکمه و طرفداران بازسازی سریع سرمایه داری رسیده است . آنها بخوبی میبینند که مرتب دویدن بطرف خانه ای آیت الله خمینی و جنسی واسطه قرار دادن برادر و داماد و پسر و نوه امام ، هیچ فایده ای ندارد . و از این نظر است که با دوهای دیروز ولایت فقیه ، بنوعی با غی میشوند و علیرغم منع صریح آیت الله خمینی مبنی بر عدم ایراد سخنرانیهای غیر مذهبی در روزهای تاسوعا و عاشورا ، دفتر ریاست جمهوری ایراد سخنرانی از قبل اعلام شده در میدان آزادی را تا شب میکند و بنی صدر در روز عاشورا ، مانند روز ۱۷ شهریور ، "مسائل را با مردم در میان" میگذازد و بجای درخواست رهنمود از "امام امت" ، "مردم را به حکمت" میطلبد .

تمامتر ادامه دارد . نمیتوان آنرا انکار کرد ، نادیده گرفت و با یکبار دیگر بی - تفاوت از کنارش رد شد . نیروهای چپ در مقابل این پدیده چه موضعی دارند؟ وظیفه ی کمونیستها در قبال آن چه باید باشد؟ آیا باید از تضاد دو جناح حاکمیت در جهت منافع زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر بهره برداری کرد ، آیا باید تماشاگر این صحنه باشیم و (بعدها ، "مفسران") ، نه حداکثر یکمدهزار نفری که در روز تاسوعا برای سخنرانی آیت الله بهشتی در چمن داننگاه جمع شدند دروغ است و نه حداقل یک میلیون نفری که روز عاشورا برای سخنرانی بنی صدر در میدان آزادی ، بنا بر این در مقابل جو شديدا ضد آخوندی حاکم بر جامعه و بی لیاقتی ، حماقت ها و سرکوب وحشیانه ی آخوندهای حاکم ، آیا باید یکسره بدان بورژوازی پناه برد در حالیکه میدانیم که بورژوازی (بدلیل تاریخی) ناقص الخلقه ای ایران ، سرنوشتی جز سرسپردگی و وابستگی به امپریالیسم نخواهد داشت . آیا باید یکسره شعار آزادیخواهانهای بنی صدرها ، قطب زاده ها و یزدی ها را که تا همین چند وقت پیش نوجهای "امام امت" و پادوهای ولایت فقیه ( یعنی نفی و تضحای حاکمیت مردم بر سرنوشت خود ) بودند ، باور کرد؟ آیا وعده های پی در پی آیت الله خمینی در سرکوب نیروهای انقلابی و بویژه پیام ۸ مهر ۵۹ او مبنی بر اینکه : "اگر دولت ایران یک روزی بخواهد سر آنها را بکند با یک یورش همی آنها را از بین میبرد ."

(اطلاعات ۹ مهر )

باید شوخی تلقی کرد و با توجه به شناختی که از درنده خوبی و وحشگری بازوان مسلح رسمی حزب جمهوری اسلامی ( پاسداران و کمیته ها ) داریم و با توجه به اطلاعاتی که در زمینه ی تعقیب ، شناسایی ، تهیه لیست سیاه و نیز در زمینه ی تعلیم و تربیت مخفی باندهای فاشیستی مسلح از طرف حزب جمهوری اسلامی در دست است و حتی سازمان دهندگان و مربیان آنها را بنام می شناسیم ، آیا نباید چشم تداوم باز هم تیره تری را که پیروزی حزب جمهوری اسلامی و مطلق العنان شدن این حزب ترسیم میکند ، جدی گرفت ؟ بعد از قیام بهمن ماه ، بکرات فرصتهای مناسبی (از جمله در وقت آذربایجان در آذر ماه ۵۸) پیش آمد که نیروها چپ و دموکرات میتوانستند و میبایستند از تضادهای جناحهای حاکم و جناح بورژوازی خارج از حاکمیت ، در جهت منافع زحمتکشان بهره برداری کرده ، در تعمیق این تضادها میکوشیدند ولی حزب جمهوری اسلامی با جمعی مارکسیستی تسخیر سفارت و "مبارزه ی قدا مبریا لیستی" خود چنان نیروهای "چپ" و دموکرات را مسحور کرده بود که اینها (فدائیان ، مجاهدین و غیره ) گامی از آش داغتر شدند و بیاری حزب جمهوری اسلامی و ارتجاع حاکم شتافتند . ما از جلسه

جدال بین دو جناح حاکمیت ، در مقابل چشمان ما و توده های میلیونی با شدت هر چه

بقیه در صفحه ۱۷

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان ، حامی سرمایه داران



# نقدی بر نظرات سازمان پیکار

## اکنون میسم، اراده گرائی و تجربیات تاریخی

در شماره های پیش غیر علمی بودن اظهارات "پیکار" را در رابطه با ساختمان سوسیالیسم، مسایل شوروی و چین و تئوری "سوسیال امپریالیسم" بطریقی که "پیکار" وبگفته می آن "م- ل های جهان" ارائه می دهند نشان دادیم. در اظهارات "پیکار" نه یک کلمه تحلیل و استدلال، بلکه انبوهی از اظهارات بی پایه، متناقض و غیر علمی وجود داشت که نشان میداد "پیکار" خود به آنچه میگوید اعتقاد ندارد و صرفاً بخاطر مسایل "سیاسی" و محظورات سازمانی مواضعی را اتخاذ میکند و بعد سعی در توجیه آنها مینماید و از این عهده ایبنکار هم بر نمی آید. و از این نادرست تر میکوشد که این روش غیر علمی را از سر قبای تشویریک بپوشاند و شیور را از سر گشادش بزند. و باز از این بدتر اینکه به سازمانهایی که چنین نمیکنند و میکوشند تا نسنجیده سخن نگویند، با شیوهی اتهام زنی و برخوردی ضد علمی و غیر رفیقانه مواجهه میشود و آنها را جزء فرقه های شبه تروتسکیست و شکاکین و غیره میگذارد و گریبان خود را برها شده فرض میکند.

و بالاخره ما شماره های مختلف "پیکار" را در مقابل هم قرار دادیم و نشان دادیم که "پیکار" بر حسب مصلحت هر زمان چپ سازی میگوید و پاره های مسایل را نیز تا به آخر نمیگوید چون بی پایه بودن احکامش عریبان میشود، و بنا بر این بجای کمک به خواننده، و بجای کوشش در روشن کردن مسایل جنبش کمونیستی، خواننده را گیج تر کرده و احیای او را فریب داده و به نازل ماندن سطح رشد او

آگاهی سوسیالیستی کمک میکند. البته این سؤال همواره مطرح است که چرا عده ای مدعی کمونیسم که مبارز هم هستند چنین میکنند. شاید دلیل مستقیم این باشد که اینان هراس دارند که اگر سطح شور و آگاهی عناصر چپ بالا رود، سهولت بدنبال سازمانهایی از قبیل آنها نخواهند رفت. "وظایفی" که این قبیل سازمانها برای هواداران و اعضاء خود قایل هستند، وظایفی نیست که بحد بالایی از آگاهی سوسیالیستی نیاز داشته باشد. همانقدر که فرد خود را کمونیست بداند و در مورد مسایل سیاسی نیز موضع داشته باشد یا تصور کند که موضع دارد برای آنها کافی است. برای چنین افرادی لاجرم سازمان باید ستاره ای را هنما باشد. همه چیز را بداند. هر معضلی را بگشاید. "شکاکی" نباشد. مواضع پیچیده نداشته باشد. همه چیز را بحدی که بتوان بصورت شعار در آورد ساده کند و خلاصه رازی نباشد که ناگشوده باقی گذارد.

برای پاره ای از انسانها، مساله گریز از آزادی، امر شناخته شده ایست. مساله "تشکیلات" و "سازمان" برای انسانهایی که از آزادی میگریزند، نه بعنوان محملی برای اعمال اراده جمعی، برای حرکت نظام دار و تمرکز نیرو و برای مقابله، دفاع و تهاجم نسبت به دشمن، بلکه بعنوان مفری برای نجات جان فرسوده است. برای پاره ای از آنها تصمیم گیری و قایم بالذات بودن عذاب الیمی است که نمیتواند تحمل شود. باید انسان اختیار اندیشه و عمل در دست رهبران،

آموزگاران، نوایغ و سازمانها گذارده شود تا آنان راه رستگاری را بیابند و بنمایانند. در این مسیر، فرد گریزان از آزادی از هیچ گونه "جانفشانی و فداکاری" در خدمت این نجات دهنده‌ی خویش دریغ نمیکند زیرا که خود را در این وجود چنان مستحیل کرده که قبل از فنای جسمی هم نابود شده است. این امر را در گذشته بوضوح بیشتری در مورد عده‌ی کثیری از اعضاء و هواداران سچفا دیدیم و با گفتنی ناظر حرکات نوسانی آنها بدنسال نوسانات رهبری بودیم. پس از آنکه سچفا (اکثریت) عملا از جرگه‌ی سازمانهای چپ خارج شد، "پیکار" که بجای ناراحتی از این مسأله، خود را غرق در رویای جانشین سچفا شدن کرده است، بجای عبرت از آن سرنوشت، دقیقا پنا را بر جای پای سچفا گذاشته و همین رابطه را میان خود و هواداران خود و میان خود و سایر سازمانها جستجو میکند. غافل از آنکه تکرار تجربه‌ی گذشته، نه تنها مبتذل کسه مضحک است، غافل از آنکه تجربه‌ی سچفا با همه‌ی تلخی، درسی بود برای همه و حتی فاشتیک ترین پیروان آنها. ممکن است اثر این تجربه در مورد عده‌ای تا آن حد نبوده باشد که مقرر به تجدید تصمیم شود ولی مسلم است که بهر حال آثاری در شعور آگاه یا ناخود آگاه فرد فرد عناصر چپ و از آن مهمتر در شعور جمعی چپ خواهد گذارد. رهبری "پیکار" اگر از این تجربه نیاآموزد و تصور کند که میتواند ابتدا با وسیع‌ترین مآنده‌ترین عناصر، سازمان خود را گسترش دهد و بعد به یمن جبهه و هیکل خود سازمانهای دیگر را مرعوب کند، سخاست اشتباه میکنند. در این صورت بوضوح و اطمینان کامل میگوییم که این سازمان نیز سرنوشتی بجز سرنوشت جزب توده و سچفا نخواهد داشت. زمانی که ما این سخن را در مورد سچفا گفتیم عده‌ای آنرا حمل بر توهین کردند، و زمانی که آنها را علی‌رغم نعل وارون چپ زدنهایشان "پیروان توین خط امام" خواندیم ابروها کمی درهم رفت. امروزه این

پیش بینی ها بصورت واقعیت در آمده است . در مورد "پیکار" نیز- و نه تنها پیکار بلکه هر سازمانی که بکوشد شیوه‌ی برخورد غیر علمی، عوامقربانه و سرسری را جانشین مشی کمونیستی کند- بهمان قاطعیت اظهار میداریم که بهمان سرنوشت دچار خواهد شد. یک کمونیست و یا یک سازمان کمونیست حق و وظیفه دارد که آنچه را که بدان معتقد است تبلیغ و ترویج کند. اما زمانیکه صورت تبلیغ و ترویج چنان حاد شود که حتی چیزهای را که بدان معتقد نیست ابراز دارد، زمانی که برای راضی نگا داشتن گریزندگان از آزادی، جوابهای از پیش آماده شده را از آستین بیرون بکشد، سرنوشت و عاقبتی بجز سقوط کامل نخواهد داشت. چنین سازمانهایی یا ناگهان دگرگون میشوند- و در حقیقت واقعیت آنها پرده استتاریشان را میدرد- و یا اینکه بقول "پیکار" با "نفوذ، رخنه و لانه کردن" مرتدین و منحرفین و... به مواضعی کاملاً مغایر با مواضع قبلی میرسند. هنگامیکه اصل نه بر پایه‌ی آگاهی و درک بلکه پیروی از مجتهد و رهبر و "سازمان" گذاشته شده باشد، تمنای عاقبت نمیتوان داشت.



در نوشته‌های گذشته و نیز در صفحات پیش در ضمن نقد نظرات پیکار، پاره‌ای از نظرات خود را پیرامون مسایل مطروحه بیان داشتیم، اما لازم میبینیم در خاتمه‌ی این بخش از بحث نظرات "پیکار" بطور مجمل نظریه به پاره‌ای از نکات بیندازیم. با اینهمه بجاست که گفته شود که بزودی نوشته‌هایی که حاصل تحقیقات و بررسی‌های جنبش کمونیستی جهان پیرامون برخی از این مسایل است در جزواتی از طرف ما انتشار خارجی خواهد یافت. مطمئن هستیم که این نوشته‌ها به ارتقاء سطح بحث و پولمیک و مطرود کردن روشهای عوامقربانه و ضد علمی کمک خواهد کرد.



بجز رویزیونیستها که معتقدند جامعه‌ی

شوروی جامعه‌ای سوسیالیستی است و به —  
 سرمایه‌داران که زمین نظر را ارائه می‌دهند  
 (تا بدین ترتیب ایده‌ی سوسیالیسم را بکوبند)  
 هیچ نیرویی شوروی را تجسم سوسیالیسم  
 نمی‌تواند. در این میان چه واقعی، یعنی  
 نیرویی که می‌خواهد استثمار را در هر شکل  
 و شمایل براندازد در مقابل تصمیمی مهم  
 قرار دارد، و چگونگی این تصمیم است که هم  
 برداشت او را از سوسیالیسم نشان می‌دهد و هم  
 با شیخ راه مبارزه‌ی او را، محتوا و شکل  
 مبارزه بستگی به برداشت از سوسیالیسم دارد.  
 وابسته به این است که از مبارزه چه می‌خواهیم.  
 ما جامعه‌ی شوروی را جامعه‌ای سوسیالیستی  
 نمی‌دانیم. سوسیالیسم "مستقر در یک  
 جامعه"، آن چیزی نیست که در شوروی می‌بینیم.  
 طبقه‌ی کارگر در قدرت سیاسی نیست. این  
 طبقه تعیین کننده‌ی چندی و جونی تولید  
 نیست. بر سرخودت محصول سیادت تسلط دارد.  
 کارگران در واحد تولید، آقای خود نیستند.  
 آنها در مناسباتی قرار دارند شبیه مزدوری.  
 کسانی بجز آنها، در ایجاد و گسترش صنایع،  
 در نحوه‌ی گسترش آنها، تصمیم می‌گیرند.  
 کارگران در این مناسبات حقوق بگیر هستند.  
 استخدام می‌شوند، مزدی دریافت می‌کنند (که  
 بخشی از محصول کار آنهاست) و اگر کارفرما  
 نپسندید اخراج می‌شوند. مدیران و گسرد  
 آنگاه واحد تولید را آنها تعیین نمی‌کنند  
 آنها از "بالا" منسوب می‌شوند. آنها تصمیم  
 می‌گیرند چه کارگرن بپردازد، چه کارگری  
 باید اضافه حقوق بگیرد و کدام یک بایستد  
 اخراج شود. علم، مراتب از فوق به ذیل.  
 دروغا عکس آنچه که سوسیالیسم مبلغ آنست.  
 همه‌ی مسائل اجتماعی توسط قشری — یا  
 طبقه‌ای (و بحث اینکه قشر، طبقه است  
 می‌ماند برای بعد) — بنام بوروکراتها تصمیم  
 گیری و حل و فصل می‌شود. گمانیکه —  
 موقعیتشان در پروسه‌ی تولید، نه رابطه‌شان با  
 وسایل تولید، نه سهمی که از ثروت اجتماعی  
 می‌برند و نه نحوه‌ی تعاحب این سهم توسط

آنها کوچکترین اشتراکی با طبقه‌ی کارگر ندارد  
 و این خصوصیات چنانکه میدانیم خوصیات تئوری  
 است که طبقات را از هم متمایز میکند. یک  
 مدیر کارخانه، یک بوروکرات تصمیم گیرنده،  
 و بالاخره یک عالی‌مقام کوملین نشان در هیچ  
 یک از موارد فوق نقطه‌ی اشتراکی با طبقه‌ی  
 کارگر ندارند. اینها هر که هستند و از این  
 لحاظ تفاوتی نمی‌کنند که فشرده یا طبقه‌ی  
 بخش ممتازی هستند، دنیای خود را دارند.  
 هنگامیکه طبقه‌ی کارگر شوروی انقلاب  
 کرد، هنگامیکه پس از انقلاب اکثر برآوردن  
 سوسیالیسم بشارت داده می‌شد، هر چه بسود  
 جامعه‌ی کنونی شوروی مد نظر نبود. عبارات  
 کنونی طی یک دوران طولانی بر تلافی، سخت‌تر  
 ایطی که پاره‌ای قابل پیش‌بینی و پاره‌ای غیر  
 قابل پیش‌بینی بودند، شکل گرفت. کوشش‌های  
 ارزنده جهت ساماندهی سوسیالیسم، همراه با  
 اشتباهات کم‌رنگ در برداشت و متحقق کردن  
 ایده‌ی سوسیالیسم — بهتر بگوییم در تسهیل بر  
 آمدن تاریخی آن — کار را به اینجا کشانده  
 می‌بینیم. تحکیم روابط غیر سوسیالیستی،  
 سرمایه‌داری است و یا صورت بندی جدید، ساز  
 بحث جداگانه است.  
 از جانب دیگر به چین می‌نگریم. از لحاظ  
 استقرار مناسبات سوسیالیستی، توازندی دیگری  
 در مقابل چشم ماست. و این تجربه نیز  
 علمبرم کوشش‌های ارزنده‌ی بسیار و بسیار  
 اشتباهات کم‌رنگ دیگر، محتاج بررسی و  
 تحقیق و آموزش کمونیستی است. در تجربه‌ی  
 بزرگ و تعدادی تجربه‌های کوچکتر. امروز  
 اینها بنیاد آموزیم از چه توانیم آموخت.  
 نکته پیدا است که این تجارب عمدتاً از  
 استقرار سوسیالیسم در کشورهای عقب‌مانده  
 بوده‌اند و بنابراین از هم اکنون پیدا است که  
 بجز بخشی از آنها که جهان‌شمولند، بخش  
 عمده‌ای و شاید بتوان گفت تعیین کننده‌ی  
 مربوط به این کشورها هستند. مشکلات و مسائلی  
 که فرا راه ساختمان سوسیالیسم در این  
 کشورها قرار دارد و آموزش‌هایی که در مقابل



با آنها میتوان بدست آورد و این گمابنکه میدانیم نه بخاطر مرور و تفسیر تاریخی بلکه میتوان یافتن ملاک ها و رهنمودهای جدید است.

اینرا نیز میدانیم که درسی را که پاره‌ای از افراد و نیروها از این تجارب میگیرند با آموزشهایی که ما از آنها بدست میآوریم متفاوت است. آنها چنین میبندارند که گذار از یک دوران تاریخی بزرگ، یک تحول اجتماعی عظیم، و یا بنیادی ترین انقلاب تاریخی یعنی امحاء جامعه‌ی طبقاتی در یک مدت کوتاه میسر است. آموزش آنها از شکست ایمن تجارب آموزش منطقی است. "سوسیالیسم اتوپی است". "سوسیالیسم در جوامع عقب افتاده غیر مقدور است" و نظایر آن. در ایسین نوشته روی سخن با کسانی که آگاهانه و صراحتاً چنین میگویند نیست. ما در دفتر "انفلسا" دموکراتیک یا سوسیالیستی" در مورد ایسین گرایش سخن گفته‌ایم. اما آموختن از تجارب چین و شوروی این فایده را دارد که نظرات و تفسیرهایی که همین دعاوی را بطور ناآگاهانه و یا غیر مصرح در خود دارند بشناسیم. شناختن اکونومیسم، ماتریالیسم اقتصادی، و ایضا شناختن اراده‌گرایی و ایده‌الیسم مکتوبی.

**اکونومیسم و پیوسته**

اکونومیسم آن گونه تفسیر از مارکسیسم است که آنرا تنزل میدهد بیک تئوری اقتصادی، اقتصاد همه‌ی تغییرات اجتماعی را توضیح میدهد. اقتصاد همه چیز را تعیین میکنند. دترمینیسم اقتصادی.

این گرایش انحرافی در شکل آشنا و قدیمی خود اکنون در میان کمونیستها کمتر حامی دارد. کسانی که در زمان لنین و قبل از او مبلغ این نظر بودند در ابتدا بطور ضمنی و با لاجرم بطور واضح حامی سرمایه‌داری شدند. بنظر آنها سرمایه‌داری نیروهای مولده را بطور سریع رشد میداد و این امر زمینهای

ماختمان سوسیالیسم را فراهم میکرد پس باید به سرمایه‌داری کمک کرد که نیروهای مولده را رشد دهد.

هر حرکت طبقه‌ی کارگر که جلو این رشد منصور را بگیرد (مانند اعتصابات شکننده) مضرود است. و بر عکس، در نقاطی که نیروهای مولده رشد یافته‌اند، اعتصابات کارگری به تنهایی زمینه‌ی سیادت طبقه‌ی کارگر را فراهم می‌آورد....

بنابراین، این نوع اکونومیسم بسیار مستقیماً بیان نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در درون جنبش طبقه‌ی کارگر بود (دنبال‌روی طبقه‌ی کارگر از بورژوازی به امید رشد نیروهای مولده) و با هر عکس، بیدلیل تاکید مطابق بر عنصر اقتصادی - دترمینیسم اقتصادی - بهمان پرتگاه می‌افتاد. پیاده داشته باشیم که دترمینیسم اقتصادی، صرفاً یک جلوه از ماتریالیسم مکانیکی است. و ماتریالیسم مکانیکی در تحلیل نهایی با تکیه بر علت نهایی بدامان ایده‌الیسم می‌افتد. این نوع اکونومیستها - یعنی کسانی که مبارزه‌ی اقتصادی را از مبارزه‌ی سیاسی تفکیک میکردند و تصور میکردند که بنواستند بدین طریق سیادت طبقه‌ی کارگر را تا مبین کنند - هنوز هم غرق در رویای برآورده شده، در درون اتحادیه‌های کارگری غیر سیاسی تقلا میکنند. خریدیونیونیستها.

اما خاصیت اکونومیسم، مانند بسیاری دیگر از گرایشهای انحرافی این است که بسا افشاء پاره‌ای از اشکال، به شکلی دیگر - شکل در ابتدا نا آشنا - در می‌آید. و این بدین جهت است که در تجربه‌ی شوروی آنرا مشاهده میکنیم.

**عقب‌ماندگی**

روسیه‌ی تزاری جامعه‌ای عقب افتاده بود. این عقب‌ماندگی از لحاظ متعدد و بویژه از دو جهت - که مرشبط با یکدیگر نیز هستند - مشکلات ویژه‌ای در راه ماختمان سوسیالیسم بوجود می‌آورد.

**مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست**

۱- سطح نازل رشد نیروهای مولده و نیروهای موله مولده شامل وسایل تولید و انسان است. در روسیه تزاری هم وسایل تولید در درجه‌های نازلی از رشد قرار داشتند و هم طبقه‌های کارگر از نظر کمیت و کیفیت در بهترین شکل ممکن نیرومند. در اینجا یا آنکه بخش نسبتاً مهمی از طبقه کارگر در دلایل مختلف از آگاهی بیشتری از آنچه سنا شعور میشد برخوردار بودند (و توضیح این مقاله توسط لنین در دوگانگی مناسبات استبدادی جامعه روسیه داده شده و این یکی از اصول لنینیسم است) نمیتوانست در نحوه شکل گیری این آگاهی و ملامت یا مسخ شدن نسبی آن بی‌تاثیر بماند. این امر که پیدایش و رشد بوروکراسی جدید تا اندازه‌ای زیاد مدیون این عقب ماندگی اجتماعی بوده است امروزه است که کمتر در مورد آن جدل میشود.

۲- وجود طبقه دهقان وسیع - این امر که خود ناشی از مسالهی اول است، بنویسه‌ی خود آفریننده‌ی بسیاری از باایلی بود که در جمع با سایر مشکلات تجربی ساختار سوسیالیسم در شوروی را به شکست کشانید. در زیر به سیاستهای نادرست حزب کمونیست شوروی در مقابله با این مشکلات که ناشی از تفوق دید اکتوریستی بر حزب و رهبری آن بسود اشاره میکنیم.

**نیروهای مولده و رابطه آنها با مناسبات تولیدی**

در شوروی هم در نیم نیروهای مولد و هم در رابطه آن با مناسبات تولیدی اشتباهات کم‌شکلی صورت گرفت. این نکته مسلم است که استقرار نهایی - و نه شروع به ساختمان سوسیالیسم در یک جامعه عقب افتاده غیر میسر است. پیش فرض استقرار سوسیالیسم سوسیالیسم نامی - وفور است و وفور سطح بالایی رشد نیروهای مولده را می طلبد. اما این نکته نیز مسلم است که هیچ

دلیل تئوریک وجود ندارد که در یک جامعه عقب مانده طبقه کارگر نتواند قدرت سیاسی را کسب کند و آغاز ساختن روابط سوسیالیستی را با رشد نیروهای مولده همراه سازد. ما این مساله را متروحا در همان دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" مورد بحث قرار داده ایم و دلایل مخالفین را رد کرده ایم. در این نوشته از آنجا که روی سخن با کسانی است که اصول لنینیسم را لااقل بصورت ظاهری قبول دارند ما از تکرار آن دلایل موفظظـــــر میکنیم. اکنون بحث با کسانی است که مساله را بظاهر قبول دارند.

در این صورت در جامعه عقب افتاده‌ای که انقلاب سوسیالیستی بوقوع پیوسته است مشکلات مرتبه زیر وجود دارند.

- ۱- سطح نازل رشد وسایل تولید و تکنیک
- ۲- سطح نازل کمیت و کیفیت (نسبی) آگاهی طبقه کارگر و اجتماع ملی الاصول
- ۳- وجود طبقه دهقان وسیع

بعضی دیگر در چنین جامعه‌ای، تکنیک عقب افتاده است، وسایل تولیدناکافی و نیز مدرن هستند، انسانهایی که با این وسایل کار میکنند هنوز با اندازه‌ی کافی از نظر تکنیکی پیشرفته نیستند، آگاهی طبقه‌ای بهمین نسبت بهند اغتلا خود نرسیده است. آگاهی سوسیالیستی علی الاصول نادر و نازل است، سطح فرهنگی اجتماعی پائین است، طبقه دهقان وسیع است. بخش مهمی از این طبقه تحت مناسبات ماقبل سرمایه داری قرار دارد. لایه‌های دهقانان کامل نشده و این طبقه هنوز تحت توهمات کهن خود مالکیت خصوصی بر قطعه زمین - قرار دارد و در مقابل این اتوه عظیم مشکلات راه و بیراهه‌های متعددی خود را ارائه میدهند. آنچه در شوروی تعقیب شد بیراهه‌ای بود که راجع بهش اکنون در مقابل ماست.

دترمینیسم اقتصادی در شوروی بدین گونه ظاهر شد که راه حل کلیه این

**پرتو انبساط اتحاد کارگران علیه سرمایه داران**



مشکلات را در رشد نیروهای مولده - و آنهم نه رشد همه جانبه نیروهای مولده بلکه صرفاً در رشد وسایل تولید - تکنیک - میدید. "تکنیک تعیین کننده همه چیز است" و چنین نبود. عنصر آگاهی، انسان سوسیالیسته مطلقاً به فراموشی سپرده شد. همه چیز فدای ساختن کارخانه، انسان، انسان کارگر، انسان دهقان تبدیل به ابزاری شدند برای ساختن ابزارها. مروری بر تاریخ شوروی، مروری است بر هیچ و پوچ شمردن انسان. مروری است در مترادف خواندن میسوزان انسانیت و میزان کارآیی، مروری است بر این تراژدی تاریخی که تو آنقدر انسانی که زغال استخراج کنی. که تو همانقدر انسانی که با زویت کلفت است. "پرولتر" تبدیل به موجودی شد که سری کوچک و سینه‌ای ستبر داشت.

این دیدگاه در حزب بلشویک بیاباقه نبود. لنین در این حزب دعوای در اقلیت قرار داشت. با رشد مشکلات اجتماعی که عمدتاً مربوط به مشکلات سوسیالیسم در یک جامعه عقب افتاده و بعداً مربوط به ادامه جنگ داخلی و تولد نهایی امپریالیسم جهانی بود، و بیماری و مرگ لنین هم بعنوان یک عامل در آن تاثیر داشت، این دیدگاه سرعت خود را بر حزب بلشویک مسلط کرد. و جانب اینک هر دو جناح قدرتمند حزب، جناح استالین و تروتسکی، هر دو مدافع چنین دیدگاهی بودند. نوشته‌های استالین و تروتسکی در این مورد، مانند کپیبرداری از یکدیگر، سابقه در سابقه است. اگر کسانی بودند که تحت سلطه‌ی چنین دیدگاهی اکونومیستی قرار نگرفتند یا از آنان چیزی باقی نمانده و ما از آن بی خبریم، قدر مسلم آنست که چنین مخالفینی نیروی همدهای را تشکیل نمیدادند.

این دید در نهایت خود به ابتدال میرسد و رسید. دیدی که موتور تاریخ را برشود تکنیک و نه مبارزه‌ی طبقاتی بدانند

میرسد که با کنترل تکنیک یعنی با مالکیت وسایل تولید توسط دولت یا ختمان سوسیالیسم را تمام شده تصور کند. بیهوده نیست که استالین در نیمه‌ی راه اعلام میکند که طبقات از بین رفته‌اند، که دیگر استثمار کننده و استثمار شونده‌ای وجود ندارد! در یک بینش تک خطی، هنگامیکه دولت کنترل وسایل تولید را بدست گرفت دیگر طبقات وجود ندارند و چون مطابق همیست دید مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی نیز تابع بلافصلی از نیروهای مولده هستند، پس سوسیالیسم مستقر شده است - جامعه‌ی بی طبقه. مناسبات اجتماعی سوسیالیستی...!

در چین اما، تراژدی بطور دیگری واقع شد. با آموزش - و بهتر بگوئیم بدآموزی - از تجربه‌ی شوروی، حزب کمونیست از آنور بام به زیر افتاد. تصور شد که میتوان با تکیه بر یک جانبه بر عامل انسان، بدون بالا بردن رشد نیروهای مولده، سوسیالیسم را مستقر ساخت. "جنبش بزرگ به پیش" ما شو، آنجی تز استالین (ولیشاژوچی) یک کوشش بی فرجام در ساختن سوسیالیسم بود، و انقلاب فرهنگی آخرین تقلای ایده‌آلیسم را میساخت. استالین تصور میکرد تکنیک را که بسازی انسان سوسیالیست خودبخود ساخته میشود. و مائو بر عکس خیال میکرد با اراده میتواند روبنا را تغییر دهد (سوسیالیستی کند) و روبنا زیر بنا را خواهد ساخت! (بگذریم که مائو صراحتاً چنین عبارتی بکار نمیبورد. این عبارت ضد مارکسیستی تو از آنست که کسی آنرا بکار برد. البته بجز "پیکار"، که با فورموله کردن آن به روشن تر شدن ماهیت تزهای مائو کمک و افری کرده است!)

واقعیت اما اینست که اکونومیسم و اراده‌گرایی، اجزاء سقط دیالکتیک هستند. دیالکتیک تجزیه شده. از این طرف یا آن طرف افتادن، فرق رابطه و ارتباط را ندانستن. عمل را از عکس العمل جدا کردن.

# انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

## قسمت سوم: ریگان و مسیگر

جامعه دانشجویان میساردر میساردر میساردر  
 "مفتحور" عالی هستند که بطلبی جسمی  
 ماهاشانه چندم دتری برای تا سواد می شود  
 از دولت دریا تود می کنند با از وام  
 بهره ای کم استفاده میکنند. این ساکتیک آشنا  
 سرمایه داران است که دنبال میریلا میگردند.  
 سیریلی سرمایه داران آمریکا  
 مگر یکی های میازر کنند و با سوری سوری  
 یکویهای فقیر و با سوری کلی می چه تا که  
 از سینی سرمایه های و فرمیسی می سینی  
 لیبرال بیوه های اندک می سوره اند.

در چنین حوزی در شرایط گران و سکاری  
 شده، بوده های وسیعی از افتخار سیاسی  
 بسوی اصنال ریگان محافظه کار روی سکاری  
 یکی از مسایلی که از نظر سکاری از رای  
 دهندگان قشر متوسط را علاوه بر سکاری  
 داران جلب کرده طرح "روت - آت" سکاری  
 تاشید ریگان برای تبدیل ۳۰ درصد مالیات  
 در مدت سه سال است. البته سکاری  
 است آنها که بخواهند از چنین طرحی سود  
 ببرند سرمایه داران هستند بخواهند که  
 علاوه بر آن ریگان که دارد سکاری  
 مالیاتی شوکتی بازگشتی سکاری  
 را تقویت کند و سکاری او و سکاری  
 محافظه کاران که سکاری راه حلایی را سکاری  
 مبارزه با رکود پیشهاد میکنند. ایجاد  
 مشاغل جدید است در حالیکه سکاری  
 ایجاد مشاغل تازه توسط دولت را سکاری  
 مبارزه با سکاری پیشنهاد میکنند.

ناید توجه داشت که علت اقدامی این غایب  
 ریگان به ریاست جمهوری، از نظر سکاری  
 رای دهنده سکاری و سکاری. از آنجا  
 که بوده با چهار سال ریاست جمهور سکاری  
 را تجربه کرده بودند او را سکاری  
 میدانستند که نتواند سکاری بود سکاری  
 مشکل را حل کند و نه سکاری سرمایه داری  
 را که سکاری و سکاری دو خصم سکاری  
 است.

۲- سکاری ریح "عده ای وسنام" ما سکاری  
 وسیع که سکاری آن اشاره شد، سکاری  
 سکاری طلبی در بوده با فراهم گردید. به  
 افتخار سیاسی سکاری که سکاری سکاری  
 آمریکا سکاری شده و سکاری سکاری  
 قدرت نظامی آمریکا را افزایش داده.  
 رسانه های گروهی سکاری گرایشهای "وطن  
 پرستی" مردم آمریکا را تقویت کنند و در  
 چنین شرایطی طبیعی تر این بود که  
 اکثریت آنها که پیام صدوی آراه میروند  
 به کسی رای دهند که معتقد است: "کاری  
 باید کرد که دنیا به آمریکا سکاری"

ریگان از نظر سکاری سکاری  
 متعلق به سکاری محافظه کار و سکاری  
 است. اگر سکاری سکاری سکاری  
 سرمایه داری سکاری خواهان عدم سکاری  
 دولت در سکاری بود. محافظه کاران امروز  
 چون سکاری خواهان سکاری دولت در  
 امور اقتصادی و سکاری حل سکاری اقتصادی  
 بطور سکاری سرمایه داران سکاری این  
 محافظه کاران سکاری سکاری سکاری  
 هستند. سکاری های امروز از نظر اقتصادی  
 تابع سکاری سکاری بوده و برای حل سکاری  
 جامعه سرمایه داری و سکاری از سکاری  
 دخالت دولت را در امور اقتصادی سکاری و حتی  
 لازم میدانند. این نظر سکاری در ایران سکاری  
 اقتصادی سالهای دهی ۱۹۳۰ طرفداران زیادی  
 پیدا کرد و برای حل سکاری سرمایه  
 داری از سکاری سکاری که سکاری  
 همیشه مقروض میگرد، برای سرمایه داری سکاری  
 وسیع دولت سکاری سکاری سکاری و غیره  
 استفاده شد. این سکاری سکاری سکاری  
 بردن سکاری با سکاری سرمایه داری برای سکاری  
 سکاری سکاری این سکاری را سکاری  
 دیگر با سکاری سکاری سکاری نخواهد  
 شد. ولی سکاری سکاری سکاری و سکاری  
 رکود سکاری سکاری ۱۹۷۵ این سکاری  
 خوش را سکاری و سکاری سکاری  
 رکودی بطور سکاری سکاری سکاری  
 گرفت.

پس از این مقدمه ملل انتخاب ریگان را  
 به ریاست جمهوری سکاری سکاری  
 چنین توصیف نمود:

۱- سرمایه داری آمریکا راه حل سکاری  
 را در سکاری سکاری سکاری سکاری  
 و سکاری سکاری که سکاری سکاری  
 مبارزه سکاری آورده اند، میدانند. اگر  
 در دوران سکاری امکان ساکت سکاری  
 شده با سکاری سکاری سکاری داشت،  
 امروزه سکاری سکاری که دوران سکاری  
 به سکاری رسیده و سکاری مردم باید سکاری  
 زندگی خود را سکاری سکاری  
 سکاری سکاری سرمایه داران و سکاری  
 اجتمارات سکاری سکاری سکاری  
 را سکاری.

قشر متوسط و کارگران سکاری در آمریکا  
 پذیرفته اند که این سکاری سکاری که  
 مشمول سکاری آنها و کم سکاری سکاری  
 واقعیان هستند، بلکه دخالت دولت در  
 اقتصاد و سکاری های عام سکاری و سکاری  
 برای سکاری سکاری و سکاری سکاری  
 سکاری زندگی آنها است. علت سکاری

بگذارد. " کوششهای کارتر برای ایجاد ترس در میان توده‌ها که اگر ریگسبان انتخاب شود آتش جنگ را برخواهد افروخت تا شهر منظمی گذارد یا بعبارة دیگر انتشار وسیع مردم با توجه به جنبه‌های مثبت است متصوراً ریگان حاضر بودند این غطسوراً بپذیرند.

در واقع در هر دو این موارد یعنی علت است اقتصاد و ملی گرایان افراطی. حدود نسبی از آراء ریگان بیان عدم اعتماد به کارتر بود همانطور که انگیزه بسیاری از رای دهندگان به کارتر انتخاب کاندیدی بود بجای کاندیدای بدتر (ریگان) بود.

۳- میتوان گفت که انتخاب کنندگان ریگسبان کسانی بودند که رای نداده اند! این مثال بنظر عجیب میرسد ولی با توجه به عدم شرکت حدود نسبی از حاضرین شرایط رای دادن در انتخابات و با در نظر گرفتن اینکه تعداد آنها که خود را دمکرات میدانند، دو برابر جمهوریبخواهانست. در واقع انتخاب ریگان ناشی از عدم اعتماد توده‌های وسیع به "دمکراسی بورژوازیستی" (لااقل نوع دو حزبی آن) حاکم در آمریکا است. سیستم انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا به گونه ایست که ریگان در واقع با اینکه مورد تأیید جدی تنها یک هفتم رای دهندگان آمریکایی است به ریاست جمهوری انتخاب میشود! (با محاسبه این که نسبی از حاضرین شرایط رای نداده‌اند و ریگان رای نسبی از رای دهندگان را بدست آورده است. تازه نسبی از این عده مخاطب مخالفت با کارتر است و رای داده اند.)

در هر انتخاب ریاست جمهوری بخش عظیمی از رای دهندگان از صندوقهای رای روی گردانده‌اند و در انتخابات اخیر قریباً ۵۵٪ آنها که میتوانستند رای دهند، از این حق خود استفاده نکرده‌اند و این نسبت در ۲۲ سال اخیر سابقه نداشته است. در هر حال ریگان با اکثریت قاطع آراء به ریاست جمهوری انتخاب شد. او اولین رئیس جمهور محافظه کار در ۶۶ سال گذشته است که از پشتیبانی یک مجلس سنا اکثریت محافظه کار هم برخوردار است. زیرا در انتخابات اخیر علاوه بر رئیس جمهور تمام نمایندگان کنگره و یک سوم سناتورها نیز انتخاب شدند و گرایش به راست حاکم در آمریکا همین شد که حشمتی سناتورهای لیبرال معروفی چون مک گاورن و جرج که در گذشته کاندیدای ریاست جمهوری بودند، نتوانند به سناتورها بپیوندند. و این امر چهره‌ی سنای آمریکا را تغییر داده، آنرا از یک جو غالب لیبرالیستی به یک جو محافظه کار تبدیل نموده است. ریگان با داشتن پشتوانه‌ای چون یک سنای محافظه کار ظاهراً چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی هر کار که مایل باشد میتواند انجام دهد ولی واقعیت اینست که

محدودیتهایی که تمامشوا چه در داخل و چه در سطح جهانی و تیارهای انحصارات ایجاد میکنند، کریسانگروی خواهد بود. این محدودیتها است که باعث میشود رئیس جمهور محافظه کاری چون نیکسون بسیاری مبارزه با تورم اعلام کنترل مزد و قیمت را بکنند یعنی اقدامی که در محدوده‌ی سیاست محافظه کاران نیست. نیکسون حتی بنا را بر این گذاشت و پس از این اقدام اسلام کرد. از امروز من طرفدار کیتر هستم و با همین آقای نیکسون با داشتن روابط آشکار با کمیته‌های نفتی و انحصارات نظامی و با اینکه در اردوی "بازگشت" قرار داشت با چنین کمونیست ارتش را برقرار کرد.

با توجه به محدودیتهای ذکر شده در بالا میتوان منتظر اقدامات زیر توضیحی ریگان نمایند. انتخابات نظامی و عسواء الف- در معنای سیاست داخلی:

- (۱) تجدید و کاهش نسبی برنامهای رفاهی
- (۲) کاهش مشخص مالیات برای سرمایه داران و تیار در جهت "مبارزه" از طریق ایجاد امکانات استخدام در کمیته‌ها از طریق این کاهش
- (۳) تلاش برای محدود کردن بوروکراسی با محدود کردن استخدام تازه در ادارات دولتی و احتمالاً انحلال بعضی از بخشهای وابسته به دولت. این اقدام و اقدامات مشابهی برای مبارزه با تورم انجام خواهد شد.
- (۴) "طبق ملی" که هدف برنامهای اشتغالزایی دمکراتها در انتخابات سال ۷۶ و بخصوص حوزه علاقه‌ی نسبی و پشتیبانی از در انجمنهای کارگری بود به توسعه فراموشی میرده خواهد شد.
- (۵) حتی الامکان از کنترل قیمت و مزد بسیاری مبارزه با تورم استفاده نخواهد شد.
- (۶) احتمالاً برای مصنوعات خارجی چون اتومبیل موارد گمرکی وضع خواهد شد تا صنعت تولید اتومبیل سازی آمریکا براف آفتد، گسری اینکه این امر میتواند واکنش منفی بسیاری کشورهای دیگر آمریکا یعنی راپر استیگز به دست کمیته‌های نفتی برای تسلط هر چه بیشتر بر منابع انرژی باز گذاشته شده و قیمت مواد نفتی همچنان افزایش خواهد یافت. و دخالت دولت در امور مربوط به انرژی تسلیل خواهد یافت. این تسلیل وزارتخانه‌ی انرژی آمریکا یکی از این اقدامات میتواند باشد.
- (۸) اقداماتی که تحت فشار جمعیتهای طرفدار حفظ محیط زیست برای مبارزه با آلودگی محیط صورت میگرفت تسلیل خواهد یافت تا کمیته‌های مختلف سرمایه داران اروپا وریسر شوند.
- (۹) تولید انرژی اتمی غیرمطمئن برای مردم ادامه خواهد یافت.
- (۱۰) تسلیل حداقل دستمزد برای نوجوانان و استفاده از نیروی کار ارزان آلمانی



گسترش خواهد یافت .  
(۱۱) بودجه‌ی نظامی خیلی بیشتر از سیزدان

مورد نظر کارتر افزایش خواهد یافت .  
این اقدام آخر یکی از مهمترین علل  
انتخاب ریگان به ریاست جمهوری است تا بدین  
نماینده‌ی مستقیم انحصارات نظامی حداکثر  
منافع این انحصارات را بخصوم ناسین نماید .  
علاوه بر موشکهای متحرک زمین به هیسوای MX  
که نیاز به حداقل ۳۰ میلیارد دلار هزینه  
دارد، برای تهیه‌ی هواپیماهای ب-۵۲ و دیگر  
هواپیماهای جدید و موشکهای جدید قاره‌پیما  
و حداقل شصت کشتی جنگی برای ۱۰ سال  
آینده برنامه‌ریزی خواهد شد . مسابقه‌ی  
تسلیحاتی که با این اقدامات شروع خواهد شد  
به سراسر جهان گسترش یافته و انحصارات  
نظامی را فریبتر از پیش خواهد کرد .

اقدامات فوق منعکس کننده‌ی خطوط کلی  
برنامه‌ی ریگان برای آینده است و همانطور که  
ملاحظه میشود با برآه افتادن هر چه بیشتر  
کارخانه‌های تولید کننده وسایل تسلیحاتی  
کار ایجاد شده، ولی به تورم خواهد افزود و  
تنها تقلیل قوه‌ی خرید شده‌های وسیع مسردم  
بی چیز از فشار تورمی خواهد گاست .

آیا ریگان و سرمایه‌داران پشتیبانش  
خواهند توانست از تعداد ۱۰ میلیون بیکسار  
در امریکایکاهد و در تورم دو رقمی تنفییری  
بوجود آورند؟ بازارهای خارجی چون بازار  
چین یا یازسازی اقتصاد ویران ایران و عراق  
تنها برای مدتی میتواند خامن موفقیت برنا -  
به‌های جناحهای حاکم سرمایه‌داری باشد ولی  
با هیت سیستم حکم میکنند که حتی در بهترین  
حالت این موفقیت گذرا باشد . در بدترین  
حالت خود فشار شدید بر توده‌ها برای تسرو -  
تمندتر شدن سرمایه‌داران و انباشت هر چه  
بیشتر سرمایه میتواند بخصوص در بخشی که  
بیشتر تحت فشار قرار میگردد چون سیاهستان  
و توده‌های زحمتکش آسیایایی الاصل و اکثر  
بوجود آورده و شورشهای اخیر فلوریدا  
شورشهای اواسط سالهای دهه‌ی ۱۹۶۰ لوس آنجلس  
و دیترویت و نوآرک بوجود آورد .

ب- در صحنه‌ی سیاست خارجی:  
آلکساندر هیک مشاور امور خارجی ریگان  
و احتمالاً وزیر دفاع آینده اعلام داشته که  
بعد از جنگ ویتنام و واترگیت ، سیاست  
خارجی امریکا بایستی سه هدف زیر را دارا  
میبود:

- ۱) نشان ابهام
- ۲) جلب اعتماد متحدین امریکا
- ۳) بایستی نشان میداد که نمیتواند راجع به  
وقایعی که در دنیا اتفاق می افتد، بی -  
تفاوت باشد .

اظهارات ژنرال هیک در شرایط کنونی  
آسان بیان میشود ولی در شرایط شکست  
مفتوحانه‌ی امریکا در ویتنام، درهم شکسته شدن  
روحیه‌ی "رهبر دنیا‌ی آزاد" شکست اخلاقی  
تاشی از واترگیت و افتضاحات "اف. بی. آی" و  
"سیا"، رشوه‌دادن کمپانیهای امریکایی به  
مقامات دولتی کشورهای خریدار و بطور کلی گنجی

امپریالیسم امریکا از نظام این ترسناکات و  
همچنین با توجه به بی اعتمادی مردم در امریکا  
و کنشهای دیگر مشکل بود بتوان سیاستهای  
مورد نظر آقای هیک را اتخاذ کرد .

در شرایط کنونی که جنرال منصوب  
گروگانگیری و مداخله‌ی شوروی به افغانستان  
پشت سر گذاشته شده است ، امپریالیسم امریکا  
و در رأس آن نماینده‌ی مستقیم انحصارات  
نظامی آقای ریگان میتواند سیاست مورد تظیر  
ژنرال هیک را دنبال کند و زمینه‌ی این سیاست  
را هم اتفاقاً آقای کارتر حقوق بشناسی  
میتوانست فراهم کند، که کرد .

اکنون همچنانکه ریگان در جریان  
انتخابات اعلام کرد، سالت ۲ یعنی قرار داد  
محدود کردن سلاحهای استراتژیک که بیست  
پروژنت و کارتر بر سر آن توافق شده بود دیگر  
اقتباری ندارد و این امر زمینه‌ی مسابقه‌ی  
تسلیحاتی تازه‌ی را فراهم میآورد تا بر  
وزنه‌ی اقتصادی انحصارات نظامی بار هم  
افزوده گردد . در ضمن رهبران جدید امریکا  
اعتقاد دارند که محدود کردن سلاحهای  
استراتژیک باید در ارتباط با سیاست کلی  
شوروی مثلاً حضور نیروهای شوروی در افغانستان  
یا حضور نیروهای کوبایی در آفریقا مورد  
بررسی و توافق قرار گیرد . معنای خودماشی  
این خواست اینست که بدستان سیاسی همچون  
گذشته‌هایی که گلاسه امریکا پشم بیشتن  
داشت باید ادامه یابد و مثلاً افغانستان با

ایران میادله شود تا بتوان همزیستی  
مسالمت آمیزی داشته و آنگاه سلاحهای  
استراتژیک را هم میتوان در حد معقول تقلیل  
داد . البته برای تضمین چنین همزیستی  
مسالمت آمیزی اقدامات کارتر در اقیانوس هند  
و خلیج فارس دنبال خواهد شد . پایگاههای  
جدیدی از شرق آفریقا تا قلب آسیا مورد  
استفاده قرار خواهند گرفت و تعداد کشتیهای  
جنگی افزایش خواهد یافت . رژیمهایی چون  
عربستان پیش از پیش مورد تأکید و تشویق  
قرار خواهند گرفت و علیرغم اینکه ریگان  
سازمان آزادیبخش فلسطین را تروریست نامید،  
کوشش برای تحمیل یک سازش بر خلق فلسطین  
ادامه خواهد یافت . در جهان سوم رسماً از  
حکومت‌های دیکتاتوری پشتیبانی خواهد شد و  
حکومت‌های دیکتاتوری جدیدی بجای آنها که  
متزلزل هستند و ممکنست مورد تهدید نیروهای  
انقلابی قرار گیرند، بر سر کار خواهند آمد .

در مورد ایران نیز پس از آزادی گروه‌ها  
علیرغم جنجالهای ظاهری، از سرکوبت نیروهای  
مترقی توسط حزب حاکم اگر نه علناً، در خفا  
پشتیبانی خواهد شد ولی سرانجام خود آن نیز  
در موقع مقتضی با یک ضربت به کناری خواهد  
افتاد تا رژیم منجی از آستین آقای ریگان  
بدرآمده و همهی ناراضیان را از مذلت رژیم  
آخوندی "رها نموده" و اقتصاد کشور را آنچنان  
که انحصارات نظامی (ولفتی) بخصوص میطلبند  
بازسازی کند . و برای این البته بزعم  
خود در انتظار سرکوب کامل چپ توسط جمهوری

# جدید پاسخ

تذکر به خوانندگان :

در این صفحه فقط به سئوالی پاسخ داده خواهد شد که در ارتباط با مسائل مطروحه در رهائی و یا مواضع سیاسی، ایدئولوژیک سازمان باشد. بنابراین از تمام رفقای که سئوال برای جواب در رهائسی طرح میکنند، می‌خواهیم که در طرح سئوال خود به این نکته توجه نمایند.

نموده است. رفیق این حکم مقاله کجای جنبه‌ی آزادبخش خلق ترکیه و ارتش آزادی بخش خلق ترکیه دارای افکار انتقادی از ما تو تبسم و گوارایسم هستند را مورد سئوال قرار داده و مینویسد:

"حرف من بر سر آوردن واژه‌ی گوارایسم و آوردن چه‌گوارا و ماشوشیسم در کنار هم در مورد یک گروه است. انگیزه منظور جنگ چریکی است که این فقط یک بعد از اندیشه‌ی گوارا است و تازه جنگ چریکی با جنگ درازمدت که عاشو شوربزه‌اش کرد و ماشوشیست‌ها تبلیغ میکنند، نمیتواند در کنار هم قرار بگیرند."

اعتقاد سازمانها بی مانند جنبه‌ی آزادبخش خلق ترکیه و ارتش آزادیبخش خلق ترکیه تنها در مورد مسأله‌ی جنگ پارتیزانی، بلکه بر حول مسائلی مانند بیاختامان حزب (جنبه‌ی آزادبخش خلق ترکیه هم خود را حزب مسد است، هم جنبه، و هم ارتش)، برداشت از رزبه‌های فکری جنبش جهانی... ملقمسه‌های از گوارایسم و ماشوشیسم بود. ارتش آزادی بخش خلق ترکیه - شوروی نوگر (کانیون) را بعنوان اساس تئوری مبارزاتی در آن مرحله‌ی

مشخص - انتخاب نموده بود و معتقد بود که این مبارزه به ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر در ترکیه منجر میشود. مثال ایرانی جنبش انتقادی در سازمان چریکهای فدائشی در دوران قبل از قیام بخوبی مشاهده میگردد. این سازمان هم از اندیشه‌های گوارا در مبارزه‌ی مسلحانه دفاع مینماید، - احمدزاده در نقدش از دیره - و هم از اندیشه‌ی های ماشوشیست دین دفاع میکرد. نبرد خلق شماره ۲ - تانیا اطلاق واژه‌ی "انتقادی" دقیقاً برای نشان دادن انحرافات جریاناتی بکار میرود که برآیند دو اندیشه درآسار متفاد - ماشوشیسم و گوارایسم - را متراژد یکدیگر نشان دهند. انتقاط بطور خلاصه یعنی

رفیق ۲۰۲ در مورد نقد نظرات "حزب کارگساران سوسیالیست" باید بگویم معیار ما تنها "محتوی و مضمون نظریات ارائه شده" نبود اگر چنین بود گفته‌ی شما درست میبود که پس در این صورت، با نقد نظرات فدائشیان (اکثریت) در واقع مواضع تمام آن سازمانها که یک چنین نظرات راست و ارتجاعی را ارائه میدهند (از جمله حزب کارگساران سوسیالیست) به نقد کشیده شده‌اند، بلکه علت اصلی این برخورد چرخش برآست روشی در این سازمان نسبت به دولت و حکومت سرمایه - داری ایران بود. مقاله نیز در حقیقت این مسأله را بیان کرده بود. همچنین تناقض ادعای گذشته و عمل کنونی را برجسته نمود بود.

در مورد برخورد به نظرات سازمانهای دیگر، به پاسخی که به رفیق دیگری در همین صفحه داده شده مراجعه کنید. در این رابطه همچنین باید متفکر شد که منظور از نقد نظریات صرفاً جمله به دیگران نیست، بلکه میتوان مواضع صحیح را نیز مورد تأیید قرار داد.

"نقد ۱۳ خطی فدائیان (اقلیت)" نیز بدین خاطر است و اهمیت این امر هم از این روست که این جنگ سبب شد بسیاری از مواضع و خطوط آشکارتر شوند و بهانه را برای کسانی که میخواهند از رژیم کاملاً حمایت کنند ولی خجل شوند، فراهم کرد. بنابراین روشن است که در چنین شرایطی داشتن موضع صحیح بمعنای تدقیق بیشتر خطوط در جنبش چپ است و تأکید ما بر موضع فدائیان (اقلیت) نیز دقیقاً بدین خاطر است.

در مورد سئوالتان راجع به مقاله‌ی "اقلیت‌های مذهبی...". به پاسخ "رفیق علی" در رهائی ۵۲ رجوع کنید.

رفیق محمدرضا انتقاداتی به مقاله‌ی در شماره‌ی ۴۸ رهائی در مورد کودتای ترکیه

پرسی کتاب

# کتابی در باره یک شخص، یک طبقه، یک کشور

ادواردو گالیانو

(شش دندانش را بیرون ریختند و آنقدر بسا لگد به شکمش کوبیدند که فقط جنین گیرد) مینویسد: "انگار خودم را خیس کردم!" دمیتیلایا شوهر و هفت بچه اش در دواستان زندگی میکنند - بدون آب، بدون لوله کشی، این آلتونک شرکت در سیگلو ۲۰، اردو کسانه کنار معدن، است - و زمانی که بیخاری معدن ریه های شوهرش را نابود میکند فقط به درد مردن میخورد، شرکت او را اخراج میکند. دمیتیلایا از چهار صبح تا دیرگاه شب گرفتار کار خود گذشته ای تغذیه و تولید نیروی کار سیستم است. یک معدنچی عاشقینی است که در سالهایی اندک اسقاط میشود، بچه ها پیش باید جای او را در چرخ و دنده های معدن بگیرند. این ماشین را باید روغنکاری کرد و به آن سوخت رسانند، و ماشینهای دیگر را باید آماده کرده. دمیتیلایا اوضاع خانه را روبه راه میکند، خرید میبرد، آشپزی میکند، رخت میشوید، برای خانواده خیاطی میکند. میگوید: "برای تمام این کارها ما زنان حقوقی نمیگیریم." برای جبران کمبود حقوق بخار و شیر شوهرش، هر روز صدتا شیرینی گوشت دار درست میکند و در خیابان میفروشد. برای مطالعه، بحث، شرکت در میتینگ، سازماندهی و مبارزه از خواب میزند. جدا ماندن از روح، از گف دادن جسم؟ این زن با حالتی انفعالی بحد تولید کننده ای تولید کنندگان و پرورش دهنده ای آنان، رانده نشده است. دمیتیلایا نیز مانند بسیاری زنان دیگر در برهوت ارواگاه معدن در بافته کلاه و هم بخشی از نظام استثمار است. میگوید: "با بهره کشی از معدنچی، زنش را هم استثمار میکنند، و به موقع بچه ها پیش را هم استثمار میکنند."

دانشما سرو کارش با زندان و مجازات است. در واقع، برای نجات و ترسیدن از او دلایل فراوانی هست. یک نمونه ای ساده: آنوقت زمانی پس از انتشار "بگذار سخن بگویم"

نوشته ای زیر ترجمه ای یک بررسی کتاب "بگذار سخن بگویم" میباشد که در شماره ۹ (دوره ای ۲۱) ماگنتلی ریویو - فوریه ۱۹۸۰ - درج شده است. کتاب "بگذار سخن بگویم" اخیراً به ترجمه ای ع. پاشایی و احمد شاملو توسط انتشارات مازیار منتشر شده است.



"بگذار سخن بگویم" شادمانی از دمیتیلایا، زنی از معدن بولیوی از دمیتیلایا باریوس دو جونکارا با همکاری موشا ویلار

انتشار از انتشارات ماگنتلی ریویو، ۱۹۸۷. بولیوی بیش از هر کشور دیگری آمریکای جنوبی رنج کشیده است. معدنچیان آن بیش از بولیویایی های دیگر رنج کشیده اند، و حتی حال و روز زنی در معدن بولیوی از یک معدنچی هم بدتر است.

"بگذار سخن بگویم" روایت با شکوهی است. در آن، دمیتیلایا با سیمای بتنی اینکایی، با قیافه های آبرین و لاجوج - از زندگیش سخن میگوید، با واژه های کسب اسپانیایی اند و لحنی موسیقایی که از گداز می آید. در باز گفتن آن، او زندگی بسیاری را بازگو میکند. توضیح میدهد که "باید شادمان داد." و هم از اینرو که ثبت تاریخها نمیکند، هم آنگونه که زبسته میشود اهمیت دارد بیش از آنکه حرفه ای، متخصصان، برسند، آنها بسزک کنند و بپرانند.



دمیتیلایا گلایه نمیکند، اعتراض نمیکند، از خوش قلمبیش شرمند نیست. اما ترجمه ای میدهد اشکش را نگهدارند. در پانتهای سرد و بادگیر بولیوی، اینگونه واکنش عجیبانه و دردآلود ریشه دار است. بنابراین، مثلاً برای اینکه شما بگوید در زندان شکنجه شد



# اگر این تفتیش عقاید نیست پس چیست؟

آیت‌الله بهشتی دوازدهم محرم در حسینیه احمدیه مطالبی پیرامون "تفتیش عقاید" عنوان کرده که دید ایشان را در مورد "تفتیش عقاید" بوضوح آشکار میکند.

آیت‌الله بهشتی غیر از شرکت در مصاحبه‌ها و ایراد یک سری فتاواهای بی‌غایت "کلیاتاً" (برای نمونه فتاوی ایشان در مورد مصروف گوشت) کمتر این چنین آفتابی میشد. ولی در سه چهار روز اخیر مکرراً آفتابی شده و در تنویر افکار امت کوشیده‌اند!

اینکه چرا آیت‌الله بهشتی کمتر عیسان میشود، آیا علتش وقوف از کربله لطمه بودنش است یا اینکه نمیخواهد با حضورش در صحنه بمردم گوشزد کند که رئیس دیوان عالی جمهوری اسلامی همه کارهای "حزب" جمهوری اسلامی است یا اینکه قصد دارد همچون امام امت خود را برای بگویم که در از چندی به کتک کاری میکشند. قلمداد کنند در اینجا مورد نظر نیست.

حتی اینکه غالبترین مرجع قضایی کشور چرا در سه چهار روز اخیر اینچنین خود مینماید، آیا علتش حملات بنی صدر است یا بی لیاقتی بنای همکاران در بی‌جنگال قیلمه دادن "اختلاف سابقه‌ها" یا علل دیگری دارد، نیز مورد نظر نیست.

آنچه مورد نظر است دیدگاه ایشان در مورد "تفتیش عقاید" است. آیت‌الله بهشتی میگوید:

"اگر در پرسشنامه‌ای که از او میخواهیم پر کند، سؤال‌هایی کردیم که بعد مکتوبی او را نشان بدهد این تفتیش عقاید نیست." (جمهوری اسلامی ۳ آذر)

و سپس می‌افزاید:  
"مثلاً وقتی میخواهند معلم بگیرند میپرسند که تو ایمانت، دینت، تشوایت، گرایش چیست؟ میفرمایند: تبرئه!" (همانجا)

و بعد باری دیگر میگوید:  
"اما اینکه اگر یک کسی را میخواهند دعوت بکار بکنند بگویند جزء شرایط کار این است که آدم مومن و مسلمانی باشی یا بگو واقعاً آدم مومنین و مسلمانی هستی یا نه؟ و بعد هم درباره‌اش تحقیق کنند. این تفتیش عقاید نیست." (همانجا)

و در جایی دیگر:  
"اگر ما به دلیل عشق به اسلام، بسک کارگر ساختمانی نمازخوان مسلمان را بر یک کارگر ساختمانی که نماز خوان و معبد نیست مقدم داشتیم، این تنگ نظری نیست، این پایبندی جدی بسسه دین است."  
از شام این نقل قولها معلوم میشود آیسست

الله محکی بسیار ارزنده در دست دارند شما معلوم شود چه کسی را باید "دعوت" بکار کرد و چه کسی را نباید، آن محک پرسشنامه‌ای است که "بعد مکتوبی" او را اندازه میگیرد.

"بعد مکتوبی" هم مشخصاً در مثالی که ایشان ذکر کرده‌اند معلوم میگردد، "یک کارگر ساختمانی نماز خوان مسلمان" مقدم بر کسی است که نمازخوان نیست. درست است آقای بهشتی، این تنگ‌نظری نیست، ایسسن "تفتیش عقاید" است، این همان کاریست که کارگزاران ساواک انجام میدادند، با این تفاوت که برای آن "کارگر ساختمانی که نماز خوان و معبد نبود" کاری بود که از گرسنگی نمبرد، برای آموگاری که معلوم میشد کدام گرایش را دارد تبعیدی در نظر گرفته میشد ولی شما او را از ابتدایی ترین نیازهای یک انسان یعنی حق داشتن شغل محروم میکنید، البته دگتر بهشتی فکر این جایز را هم کرده و میگوید:

"همه‌ی اینها که من گفتم در مورد مشاغل اجتماعیست. والا در مورد مشاغل فردی کسی مانع کسی نمیشود. یک آدم که شهروند جمهوری اسلامی است میخواهد خودش از تجارت خودش استفاده کند و یک کارگاه تولید صنعتی یا همفکران خود درست کند و کالایش را تهیه کند و بفروشد کسی مزاحم او نمیشود." (همانجا)

پس آموزگاران که بغلت گرایش فکریشان از "مشاغل اجتماعی" رانده شده‌اید، کارگرانی که به نماز خواندن نمیپردازید، تکلیفشان روشن شده، بروید و یک کارگاه تولید صنعتی با همفکران خود درست کنید و به تهیه و فروش کالا بپردازید، تنها در آن صورت است که کسی "مزاحم" شما نمیشود! اما دیگر در "همه‌ی موسسات دولتی و در همه‌ی موسسات غیر دولتی" جایی برای شما نیست. بایسن میگویند با منطق و دلیل جهان را مسلمان کردن نه با تهدید و گرسنگی! آقای بهشتی تصمیم دارند بدون رودربایستی، "مشاغل" را تحلیل کنند و از هواداران شما میخواهند در ترویج آن بکوشند و افکار مردم را روشن کنند.

باید از آقای بهشتی پرسید که زمانیکه معلمین آزاده‌ای را همچون گرجی بیانی را سر به نیست میکنند یا زمانیکه خلق غریب خوزستان را به دژخیمی چون مدنی میسپارند تا تارومار شوند یا هنگامیکه خلق قهرمان کرد را قتل عام میکنند، رودربایستی بخرج داده‌اند؟

باید از آقای بهشتی پرسید چطور شده

جمع کردن آن اندیشه‌هایی که اساسا مائشع -  
الجمع اند.

رفیق در بخش دوم این انتقاد نوشسته  
است.

"در رهائی ۴۸ نوشته شده که سرمایه  
بزرگ از اجوبت حمایت میکنند و  
سرمایه‌های متوسط از دمبول، بسا  
وامستگی عیان که دمبول به آمریکا  
دارد آیا این تصور پیش نمیاید که  
سرمایه‌های بزرگ و انحصاری از دمبول  
دفاع میکنند نه متوسط

انتقاد رفیق به این بخش از نوشته کاملا  
درست است. در این مقاله سهوا اجوبت  
بعضوان مدافع سرمایه‌های بزرگ معرفی نشده  
است که این نادروست است. در حقیقت سرمایه‌های  
بزرگ و انحصاری از دمبول دفاع میکنند نه  
سرمایه‌های متوسط.

رفیق در سؤال دیگری پیرامون یکی از  
مقالات رهائی ۲۹ مینویسد:

"در مقاله‌ای که رفیق هوشنگ محبیسی  
نوشته بود (رهائی ۲۹) آورده شده  
که در سال ۱۹۲۱ قدرت سیاسی در دست  
طبقه‌ی کارگر شوروی بوده است، آیا  
این نظر سازمان نیز هست یا نه؟"

ارزیابی سازمان از انقلاب اکتبر شوروی و  
ادامه‌ی آن که تا بحال نیز در نوشتجات  
مختلف منعکس شده است حکم بر سوسیالیستی  
بودن انقلاب و حاکمیت خط منی پرولتری بر سر  
حزب و سایر نهادهای دولتی میداده است.  
گرچه بحلل مختلف نطفه‌های پرولکراتیسم در  
حزب و جامعه و دولت شوروی از اوایل دهه‌ی  
۲۰ بوجود آمد، اما معتقدیم که در سال  
۱۹۲۱ علیرغم همه‌ی این نارسایی‌ها حاکمیت  
سیاسی هنوز در دست طبقه‌ی کارگر و حزب آن  
قرار داشت. از سالهای ۱۹۲۳ بعد بتدریج  
دگرگونیهای بسیاری در ترکیب طبقه‌ی  
اجتماعی حزب ایجاد شد که ماهیت پرولتاری  
آنها بزیر سؤال کشید.

رفیقی که متاسفانه نام خود را ذکر  
نکرده است، پرسشهای متعددی را مطرح  
ساخته است که پاسخ برخی از آنها به ترتیب  
در زیر آمده است.  
\* رفیق پرسیده است:

"چند جا واژه‌ی روابط تولیدی سوسیا -  
لیستی به چشم ((میخورد)). آیا اعتقاد  
بر این است که همانند روابط تولیدی  
سرمایه‌داری، روابط تولیدی بنسبام  
روابط تولیدی سوسیالیستی هم هست؟  
یا شیوه‌ی تولید سوسیالیستی؟ و اگر  
چنین باشد آیا این نتیجه گرفتسه  
نمیشود که سوسیالیسم یک فرماسیون  
است؟ یا اینکه سوسیالیسم تنها  
یک دوران گذار است؟ درک درست  
چیست؟"

در اینباره باید بگوئیم که پاسخ این سؤال  
بگونه‌ای در پاسخ به سؤال دیگری راجع به  
ساختمان سوسیالیسم در شماره‌ی ۴۷ ملحوظ شده  
است. در آنها نوشتیم: "در یک کلام مسا

شیوه‌ی تولید سوسیالیستی را مترادف با شیوه‌ی  
تولید کمونیستی و مناسبات سوسیالیستی را  
معادل مناسبات کمونیستی میدانیم. بنا بر  
این هر جا سخن از چنین شیوه‌ای یا مناسباتی  
میروود مقصود روشن است. لیکن یک موضوع  
را نیز باید روشن کنیم و آن اینکه بعد از  
کمی قدرت توسط طبقه‌ی کارگر و برقراری  
دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه  
داری به کمونیسم آغاز خواهد شد. گنگنه  
دوران گذار سوسیالیستی نامیده میشود. دشا  
براین ملاحظه میکنند که واژه‌ی سوسیالیسم در  
مفهوم بکار میروود. یعنی از طرفی سوسیالیسم  
دوران گذار اطلاق میشود، ولی در موازتی نیز  
که بعنوان فرماسیون از آن یاد میشود طبقا  
مقصود همان کمونیسم است. بنا براین  
از متن میتوان دریافت که منظور کدام  
بوده است.

\* عنوان کتاب "فرماسیونهای اقتصادی مائشعل  
سرمایه‌داری، گرچه از ترجمه‌های ماست، با این  
دلیل در فهرست انتشارات چشم نمیخورد که  
حاصل تلاش یکی از رفقای ما بوده که برای  
اولین بار از مجرای سازمانهای جنبه‌ی سیاسی  
در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) انتشار  
یافته است و بنسبام گروه اتحاد کمونیستی  
و با سازمان وحدت کمونیستی. البته ما هنوز  
به مواضع طرح شده در مقدمه‌ی آن اعتقاد  
داریم و کتاب را مقید میدانیم. در  
این رابطه کتب دیگری نیز منتشر شده است.  
\* درباره‌ی پیشنهاد شما باید بگوئیم که  
"زمینه‌های بیشتر برای تفاهم همکاری میان  
نیروهای چپ" را نمیتوان یکجا بنه بوجود  
آورد، البته ما همواره چه در عمل و چه در  
نظر نشان داده‌ایم که آماده‌ی همکاری اصولی  
نیروهای چپ انقلابی هستیم و حتی آنها بسیار  
مقید میشاریم و معتقدیم هر وحدتی میانیت  
از مجرای همکاری بگذرد. بهر حال پیشنهاد  
شما در مورد جابجایی با ارزش شوروی  
چپ دیگر در چارچوب نظریه‌ی یک جنبه‌ی واحد  
نیروهای چپ ممکن بوده و اقدامی مثبت بشمار  
میاید لیکن در مورد نشریه‌ی یک سازمان چپ درست  
نیست.

\* حتما تاکنون قسمتهای اول تا چهارم بر خورده  
به نظرات سازمان پیکار را نیز ملاحظه  
کرده‌اید. برخورد به نظریات تجربیانات دیگران  
نیز سعی خواهیم کرد بتدریج در دستور کار  
خود قرار دهیم. البته در این مورد باید در  
نظر داشت که با توجه به تعداد سازمانهای  
موجود در حال حاضر به امکان پذیر و نه جدید  
است که تقدماتی آنها بپردازیم، زیرا مقصود  
از نقد نظریات دیگران، علاوه بر برخورد به برخی  
نظریات خاص، روشن کردن مسائل شورویک نیز  
هست. بنابراین، مثلا "پیکار" را نمیتوان  
بعنوان یک نمونه از خط ۳ و "رزمندگان"  
را بعنوان نمونه‌ی دیگر از خط ۳ نقد کرد.  
میتوان گفت با بر جریانات در محدوده‌ی این  
نمونه‌ها قرار میگیرند. بنابراین در مورد  
نقد بر سازمانها مساله‌ی عمده نقیصه آن  
بیشتر مورد نظر است. بدین خاطر نقد  
جدل نظری با یک یک سازمانهای موجود نیست.

### اگر این ...

که به فکر "تحلیل مسائل" افتاده اند؟ آیا غیر از آشکار شدن چهره‌ی کریمه سرما به داری ملبس به عبا و عمامه و تشدید ناراضی‌ها و آواره شدن بیش از بیگ میلیون خوزستانی و نقش بر آب شدن تمام آرزوهای مردم وروشن دست حکومتگران دلیل دیگری دارد؟

آقای بهشتی که به دم لای تله بسندان و زبان بازی استاد است برای اینکه به سئوالی که احیاناً در ذهن شنودگان‌ش پیدا خواهد شد که پس فرق کار آنها که میگویند تفتیش عقاید نیست یا کار شاه ملبسسون چیست؟ جوابی داشته باشد، میگوید:

"تفتیش عقایدی که ما با آن مخالفیم این است که دنبال یکی بروند و بگویند آقا عقیده‌ات چیست؟ اگر عقیده‌اش مخالف عقیده‌ی حاکم بود او را بدون هیچ دلیلی زندانی کنند و اذیت و آزار کنند." (همانجا)

مساله کاملاً واضح شد. آقای بهشتی به "تفتیش عقاید" مخالف نیستند بلکه با نوعی از تفتیش عقاید مخالفند که "دنبال یکی بروند" و "عقیده" اش را بپرستند. یعنی اگر

شما بعد از چند سالی درس خواندن لیسانس گرفتید و خواستید معلم شوید و آنها از عقاید شما پرسیدند تا گرایش شما را بدانند در واقع مساله خیلی فرق دارد!! تا اینکه آنها دنبال شما بیایند!!

"تفتیش عقاید" هیچ چیز نیست مگر اهرسی برای استعمارکنندگان تا از بخش بشر آگاهی طبقاتی جلوگیری کنند. زمانی زما سداران کلیسا و فئودالیسم در جواب گائیل که آنها دعوت به تماشای ستارگان از درون دوربین‌ش میگرد، تا بدینگونه چرخش زمین را ثابت کند، شکنجه‌های قرون وسطی را روا میداشتند تا بدین گونه ثبات زمین بعنوان مرکز عالم جاودانی بماند و واتیکان مرکز عالم و پاپ هم رهبر عالم قلمداد شود و زمان دیگر خسروگلرخی‌ها و بیژن جزینیا را به جوخه‌های اعدام میسپردند. اکنون نیز پاسداران مکلا و معمم سرمایه‌داری دست به شاهکار میزنند کم سابقه و کسلاً دانشگاه‌ها را میبندند. اینها همه انسواع تفتیش عقایدند که تنها در شکل با یکدیگر متفاوت اند.



### انتخابات ...

اسلامی خواهند بود تا بدون دغدغه‌ی خاطر قادر به اینکار باشند.

آنچه که در فوق بعنوان جهت حرکت جدید امپریالیسم امریکا اشاره شد ( و حتی اگر کارش هم اشخاص میشد یا مقداری تغییر مییابستی ادامه می یافت ) کم و بیش برنامهای انحصارات و نمایندگان آنها را نشان میدهد. شک نیست که امپریالیسم در بخشی از خواسته‌های خود موفق خواهد بود ولی عامل تعیین کننده‌ی شکستهای آن، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و نیروهای چپ و دمکرات چه در ایران و چه در نسطاس دیگر جهان خواهد بود و شرایط جهانی در هر زمان، وسعت یا محدود بودن همسنگسی بین المللی نیز در این میان نقش موثری خواهند داشت.

پایان

### جنگ ...

معدود نیروهای چپ بودیم که در آن حمله هذیاسی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" کرده بورژوازی" تردید نکردیم که در خلاف جریان شنا کنیم و در همان وقت در مقاله‌های در "رهاگی"، آموزشهای اولیه‌ی پیشوایان مارکسیسم را درباره‌ی آزادیهای دموکراتیک یادآور شدیم و رابطه‌ی تنگاتنگ یک مبارزه‌ی واقعا ضد امپریالیستی، آزادیهای دموکراتیک و مبارزه‌ی طبقاتی را نشان دادیم. آیا نباید از تجربیات بیست ماه اخیر درس گرفت و امروز از تضاد دو جناح حاکمیت بهره‌برداری کرد؟ اینها از جمله سئوالاست که میتواند بیاورد امروز در جنبش انقلابی ایران مطرح باشد.

اما موضعی که نیروهای انقلابی و دموکرات در مقابل جدالهای دو جناح حاکمیت دارند، ناسفانگیز است و معلوم میشود که این نیروها نه تنها از تجربیات گذشته‌های دور و نزدیک بلکه حداقل از تجربیات همین دو سال اخیر نیز درسی نیاموخته‌اند. بجای همدین خلشق با حمایت کم و بیش آشکار و بدون کمترین انتقاد از بنی صدر، و با پرتو کردن میدان ۱۷ شهریور و میدان آزادی، عملاً به توهیم جدید توده‌ها دامن میزنند. اپورتونیستهای خائنین جنبش کارگری (تظیر فدائیان - اکثریت -، حزب توده و غیره) همچنان "خرده بورژوازی" را "ضد امپریالیستی"، "خلفی" و "ناوابسته" میدانند و از غاشیتهای حزب جمهوری اسلامی در مقابل بورژوازی - لیبرال ها، حمایت میکنند.

بخش بزرگی از نیروهای چپ انقلابی.

بقیه در صفحه ۴۰



نقدی بر...

و تاثیر متقابل پدیدها را ندیده گرفتین...  
نه زیربنا خود پدید روینا میبازد. و نه  
روینا. زیربنا تعیین کننده ی تاریخی روینا است.  
بطور مشخص، هر دو بر یکدیگر تاثیر  
میگذارند. بگذارید یکبار دیگر این نکته را  
در فضای خود از زبان اناس تکرار کنیم:

"... بنا بر درک ماتریالیستی تاریخ،  
عصر تعیین کننده ی نهایی در تاریخ،  
تولید و تجدید تولید زندگی واقعی  
است. نه مارکس و نه من، هرگز  
چیزی بیش از این نگفته ایم. بنا بر  
این اگر کسی آنها تحریف کند و بگوید  
عصر اقتدای تنها عامل تعیین کننده  
است، این نظریه را به یک عبارت بسی  
معنی، مزخرف و انتزاعی تبدیل کرده  
است. وضع اقتدای پایه است و لسی  
عناصر مختلف روینا شکل های سیاسی  
مبارزه ی طبقاتی و نتایج آن یعنی:  
نهادهایی که توسط طبقات پیروز پدید  
از یک جنگ موفق و غیره بنا میشوند،  
شکلهای فزاینده و حتی انعکاس تمام  
این مبارزات بالنتعل در مفر شرکت  
کنندگان، تئوریهای سیاسی، قضایی،  
فلسفی، نظریات دینی و گسترش بیشتر  
آنها به همه سمرای جزئی - نیس  
اثرات خود را بر همه مبارزات تاریخی  
باقی میگذارند و در بسیاری از موارد  
در تعیین یکی آنها نقش غالب را ایفا  
میکنند..."

اندلس (به جوزف بلوخ)

بنابراین، شاید اکنون واضح تر باشد که  
در ادامه ی این اکثریتسم و آن اراده گرای،  
چگونه رویزونیسم بر شوری و چین غالب شد.  
شاید اکنون پیبودگی و اشتغال تئوری "پیکار"

در لانه کردن جاسوسان در حزب حتی برای  
سرخت ترین هواداران آنها ثابت شده باشد،  
شاید تئوری "مرگ رهبر"، مرگ استالین، مرگ  
ماثو، و تئوریهای مشابه مانند حرکات "غیر  
منتظره و ناسف آور انورخوجه" نیازی به اثبات  
مجدد نداشته باشند.

مبارزه ی عظیم تاریخ، رفقا! جسدال  
همیشه موجود طبقاتی، خود را از طریق  
مقابله ی ایدئولوژیها اعمال میکند. در شکل  
های آشنا و نا آشنا، طبقات و مبارزات  
آنها را صرفا با ماده های اموال آنها از بین  
نمی توان برد. طبقات و مبارزات آنها را با  
ترور و ارباب نیر از میان نمیتوان برد. در  
تجربه ی بزرگ تاریخ، آن گس که خواهد، جدال  
طبقاتی را بعد مبارزه ی افراد، لانه کردن  
این جاسوس و آن خائن در صف این یا آن طبقه،  
کودتا و توطئه ی امپریالیستها تقلیل دهد،  
مستحق سرزنش است. و شما رفقای "پیکار"  
در این تقلیل مارکسیسم، در این بی اعتنایی  
به ماتریالیسم تاریخی از سوزش سخت میسری  
تپتید.

ادامه دارند

رفقای هوادار!  
هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی  
خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد.  
کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید  
بما برسانید.

پرتغال و آفریقا اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

جنگ و تجاوز

امیکتا توری ژنرال هوگو بازر با اعتماد غذایی که مثل آتش همه جا را فرا گرفت سونگون شد چهار زن از معدن که دمیتیللا هم در میانشان بود، به آرامی و سرسختی آن را راه انداختند.



"وقت مادرم مرده، مردم ما را نگاه کردند و گفتند: چهاره‌ها، پنج تا دختر بدون یک مرد کوچولو... به چه دردی میخورد؟ بهتره که بسیرن." دمیتیللا، خواهر بزرگترشان اداره‌ی خانه را بدست میبرد. ده سال دارد. در مدرسه معلم‌ها کتکش میزنند چون مشقت را ندانسته است، در خانه پدرش کتکش میزند چون آواز ندارد به مدرسه برود. برای اینکه بچه‌ها کوچکتر گریه میکنند، یا شام حاضر شده، یا فقط همین که پدرش مست کرده و پر از خشمی است که باید خالیش کند. سلسله‌ای از تحقیرها: پدرش، کارگر مبارزی که رژیم دیکتاتور است، همان رفتاری را با دمیتیللا میکند که رژیم با خود او میکند.

در سالهای بعد برای دمیتیللا جلب احترام شوی و رفقای مذکورشانتر نبود. عضویت در حزب؟ عضویت در اتحادیه؟ فعالیت سیاسی؟ برای زن‌ها نیست.

زبان دمیتیللا، طبعی غریب رشد فکری و سطح بالای آگاهی وی، گاهی نشان از ابدشولوی از خود میدان ساز چاه‌های دارد که او را پرورده است. هنوز از "مردها و زن‌ها نشان" (تاکید بر مالکیت زن توسط مرد است، مترجم) حرف میزنند و از او که زن جاعی است، هنوز شجاعت را "مردانگی" و "سلوار به پا داشتن" توصیف میکنند.



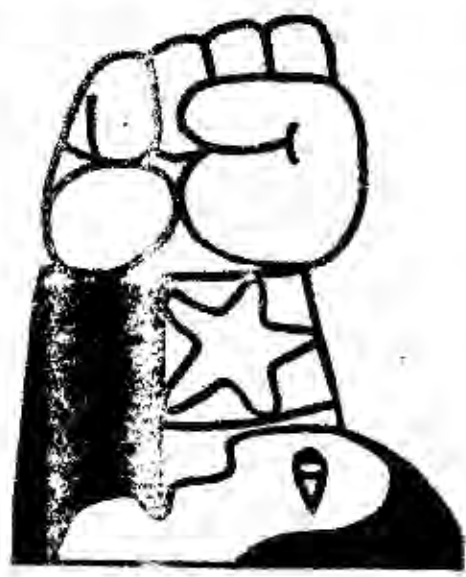
شهادت نامه‌ی دمیتیللا از زندگی، که موشما و پشور آنرا بنحوی قابل تحسین مرتب کرده است معدنی غنی از فرهنگ مردم است. با بیانی شیوا هم و حش و هم زیبایی موقعیتها در نمایش میگذارد. از کودکی بی (تعطیلی) یکشنبه و بی اسباب بازی، تا زایشیدن بچه‌ی هفت‌ماهه، پا شولا، در حالیکه از دست پلیس مطلق شده بود. در جا بجای کتاب صحنه‌هایی هست که خراباننده را بشدت جلب میکند. صحنه‌های بزرگ و پر از جمعیت - تظاهرات کارگران، کشتارها، نبردهای ناممکن لوله‌ی دینامیت در برابر تیربارهای ارتش. صحنه‌های بیانات شخصی، مانند جنگ و گریز شبانه، که پدرش هایش گذاشت و با فریباد تهدیدش میکرد که کتکش میزند، در حالیکه او همراه مردی که بعداً شوقش شد در کاریزی قاپ شده بود و انتظار صبح را میکشید. مشاهدات سیاسی دمیتیللا در زبانی کلی گرا پیچیده شده و باره‌ای از داوریه‌های او دلیله‌ها بنظر میرسد. مثلاً، کاریکاتور ساختن از جنبش فمینیستها در شورهای توسعه یافته، این همواره، در زیر و پشت کلی‌گویی و دایری داخواه، آدم جلال سلیم و قدرت "توقا‌ت‌های مردم" را می‌بیند. مثلاً، توضیح ساده اما با آرزو و آرزو از ارزش اخلاقی حاصل از قلع بیاد می‌آورد، پسند در آن

دربین هوشمندانه‌ای که به خرد سبورژواهای ناکشیا میدهد:

"آدم‌ها، برای اینکه راه بروند، اول باید خزیدن را بیاد بگیرند، بعد روی پاها بایستند. بعد قدم اول را بردارند و کم کم راه رفتن را بیاد بگیرند، تا بالاخره در مارا‌تین شرکت کنند. بهمین ترتیب، یک جنبش انقلابی یک‌شنبه درست نمیشود."

این تاریخ زندگی، تاریخ یک شخص است، اما تاریخ یک طبقه و یک کشور هم هست. یک کشور، بولیوی، که بسیاری کشورهایی دیگر - از زمانهای دور که اسپانیایی‌ها نفره‌ی بوتوسی را میسوزند تا واقعیت دوزخی امروز در معادن قلع - با او به‌کارند. یک طبقه، طبقه‌ی کارگر بولیوی، صاحب سنت دیرین مبارزه، به اندازه‌ی طلاقیستش شجاع هم هست. از این روشنگر که شوا دلتا‌های دمیتیللا، که بزبانی ساده داستان زندگی ساده‌اش را برای ما میگوید - اعتماد را به چیزی بیش از آمار تبدیل می‌کند. تاریخ را از موزه‌ها نجات میدهد و به زندگی روزانه باز میگرداند، و ایستاد گوشت و خوشی حقیقت سیاست را به چنگ می‌آورد.

مثلاً، ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم مقادیر عظیمی قلع را با بهایی که عنوان "همکارهای دموکراتیک" بر آن بود خرید بهایی بسیار بیش‌تر از بازار آزاد - مهم "همکاری" بولیوی به اندازه‌ای بود که این کشور در سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، ۱/۶ میلیارد دلار (به نرخ ۱۹۷۷) زیان کرد. بیشتر آن قلعی که ایالات متحده به چنان بهایی نازلی خرید به "ذخیره‌های استراتژیک" رفت. امروز این ذخیره‌های استراتژیک بستن راه هر افزایش "بیش از اندازه‌ی" بهایی جهانی قلع را برای ایالات متحده - بزرگترین مصرف‌کننده‌ی آن ممکن میکنند. ●



خنگین

خیران و نامصم اند. از یکطرف، اینسین گروهها و سازمانها نسبت به عملکرد بیست ماهه‌ی حزب جمهوری اسلامی و دستگا‌های مری و نامری سرکوب آن کم کم (هر چند با تاخیر ولی بهر حال) آگاهی یافته‌اند و به چشم انداز بسیار تاریکی که حاکمیت مطلق العنان این حزب ترسم میکند بخوبی واقفند و از جانب دیگر بعلمت نداشتن تحلیل و یا انحرافات ایدئولوژیک دفاع از آزادیهای دموکراتیک را چیزی در شان "اِسوالها" میداندارند و یا از ترس شرچی گریها و فسطه با فیه‌سای ایدئولوژیستهای جنبش چسب دم فرو می‌بندند. غالباً ایشان در کمنگوهای خصوصی چیزی جز آن می‌گویند که در بیابان و بیخشان عنوان میشود. حرکت از تحلیل شرایط بلکه از روی جزئیات بد آموخته، ملاحظه‌کار ریهای فرصت طلبانه و گمراه کننده صورت می‌گیرد.

هتاهمیکه در سال ۱۳۵۶ بدنیال جبراع سبز امیرالایم آمریکا بورژوا لیبرال‌هسیما (بدون کیومه) از خواب خرگوشی بیدار شدند و عربانه‌نودسی‌ها آغاز گردید (و اگر ضماقتهای ذاتی شاه نبود وی باخیال حوادث نسیذویید و همواره چند قدم از حوادث عقبتر ضمیمه‌اند. روز کار آمدن آنها بسیار محتمل بود)، ما اولین ایران‌دویشی بودیم که خط‌بر بورژوا لیبرال‌ها را پیش بینی کردیم و از همان آغاز در عدد افشا و ماهیت آنها سرآمدیم. در آنروز حزب برده و جریکهای فدایی خلق در رویان همگامی با لیبرال‌ها "خواب جبهه‌ی واحد تواری" و "جبهه‌ی واحد ضد دیکتاتوری" می‌دیدند. آنها هنوز کشف نکرده بودند ( ) که لیبرال‌ها سرمایه دارند و سرمایه داران به نوعی راه نسوی امیرالایم می‌برند. گام نسبی است نگاشته به برشته‌های این سازمانها در آن دوران استاخت و درهم گویی‌های آنزمان را با فرصت طلبیهای اغا پریشان گویانه‌ی کنونی آنها مقایسه کرد. حمله‌ی آنزمان آنها به ما این بود که شریا قابل ازادمنشانه‌ی لیبرال‌ها را نهیبی و در تشکیل جبهه‌ی واحد ضمیمه دیکتاتوری اختل می‌کنیم.

سیر سریع وقایع اما چرخشی دیگر بخود گرفت. انعقاد یسوا انقلابی از یکطرف، قدرت بازماندنی و زمینه‌های آماده‌ی نسبی برای عوام فریبی روحانیون از طرف دیگر از جمله عواملی بودند که سبب شد که روحانیون برهبری آیت الله خمینی، بر موج ناراضی‌ی توده‌سوار شوند و قدرت عینی توده‌ها از رژیم منفور شاه را وجهه‌المنالهدی اهداف ارتجاعی خود قرار دهند. مسیما در همان زمان از مسلمان تمام گرومها و سازمانهای داخل و خارج کشور، تانها جریبی بودیم که خطر را جدی گرفتند و به منظور ستاد روحانیون انقلابی، چهار ماه قبل از قیام بیژن ۱۳۵۷ دو کتاب (یکی بنام سازمان و دیگری به امضای از رفقا) انتشار داد و در آنها باهیت طیفاتی و وعده‌های پوچ و عوام فریبانه از سرکوبگرانه‌ی کمائوسی را افشا کرد که چه ماه بعد حاکم ترسناک

میلیونها انسانی شدند که از جبار و ستم حکومت منصور شاه و امیرالایم بجان آمده بودند. نیروهای انقلابی جامعه را در آن ایام، به اندازه‌ی توده‌ها متوهم بودند و ما همرا بعد از انقلاب شکست خورده‌ی توده‌ها - افسوس! چه دیر - به ماهیت واقعی حاکمان جدید پیسی بردند (می‌گذریم از اینکه کم نیستند کسانی که هنوز هم بیست ماه پس از قیام، چون کیک سر - شان را همچنان بزیر برقی نگاه داشته‌اند.)

و امروز تجربیات قبل از قیام بیژن، نسوی دیگر در پیش روی ماست. توهم توده‌ها در جهت متکوس حرکت میکند. نیروی جبارها هنوز بدیلی برای حاکمیت نیست. سهل است با ریزه خواری خوان این یا آن جناح حاکمیت، اعتبار و پرستیژ گذشته خود را تا اندازه‌ی زیادی از بین برده است. توده‌ها از ریزر سلطه‌ی بورژوازی بوروکرات - نظامیان مانند شاه به زیر مهمیز حاکمیت خرده بورژوازی - بورژوازی کشیده شدند و سپس بخشی از آنان به خرده بورژوازی پشت کرد. و مجدداً به سوی توهم‌های آفریده شده توسط بورژوازی روی برداشد و در اینجا چپ‌ورها کاتالیزور انتقال قدرت و ضروری این یا آن جناح شد.

از شعارهای بسیج کننده‌ی برده‌ی بسیار مبارزه‌ی ضد امیرالایم را خرده بورژوازی بدست گرفت و بر اساسی و از خود بیخود بزیر عبا‌ی فاشیست‌های ضد امیرالایم ( ) رفت. شعار مهم دیگر، مبارزه برای آزادی برای آزادیهای دموکراتیک، برای حقوق دموکراتیک، برای دموکراسی آذین عادل و باطل مانند و انتقد موردی آذینایی و حتی خصومت (بخش مهمی از چپ‌تران رفتند آنکه جناب بینی صدر و شرکاه آنها برای مبارزه با رقیبا، برای فریب مردم و بسیج آنها به دور خود بر گرفتند!

برای آنانکه به ماهیت جنجالی حاکمیت واقفند این نکته مسلم است که آزادیهای بینی صدرها و نظیرانها بهمان اندازه گدایانه است که توده‌سوارها بهمان اندازه فاشیست‌ها. فریاد آزادیخواهی از کلاس سوسیالست‌ها به تیره شیراز نای نرسد درست بهمان صورت که گروگانگیری، گداسد امیرالایم‌هایی مانند یاران نسبی، جنس بازی مسخور کننده‌ی شعبه‌گران و امثالهم است. اینها، همانطور که گفتیم برای کسانیکه از مسائل تحلیل دارند اموری مسلمند. اما برای توده‌های مردم؟ برای کسانی که خود شده‌سوزیر بهمیز ارتجاع دستها را ملتصق نسبه دراز میکنند چه؟ برای میلیونها و میلیونها فریب خورده‌ی "سیهسالار ایران" چه؟

مشئ کمونیست‌ها در اینجا بر پایه‌ی نسوی تشخیص دو مساله باید متکی باشند. این آنکه تشخیص دهند که بعلمت ضعف اردوی بودی گدناشی از اشتباهات و احمیانا خیانتها متعدد است توده‌ی مردم فعلی نسوی "بورژوا لیبرال‌ها" چشم امید دوخته‌اند. دوم آنکه تشخیص دهند که



### جنگ بین دو...

پاره‌ای از شعارهای "لیبرالها" - علی‌رغم  
 متقلبانه بودن اظهار آنها توسط لیبرالها -  
 شعارهایی است که مردم طالب آن هستند. مردم  
 طالب آزادی هستند. و آزادی حق مردم است.  
 بدین ترتیب همانطور که در مورد  
 گروگانگیری، مشی درست این نبود که گفته شود  
 گروگانگیری نادرست است، مبارزه ضعیف  
 امپریالیستی نادرست است، بلکه درست این  
 بود که گفته شود مبارزه ضد امپریالیستی  
 امر واجبی است ولی این فرقه مدعی برآستی  
 ضد امپریالیست نیستند، هنوز با آمریکا  
 و سر دارند، هنوز قراردادهای شاه با  
 امپریالیسم را محترم می‌شمرند، که مبارزه  
 ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه‌داری  
 جدا نیست. ...

این فرقه اخیر نیز، نه بر عنوان کردن  
 شعارهای آزادیخواهانه، بلکه در غیرمقدانه  
 بودن، متقلبانه بودن، ... آن باید تاکید کرد.  
 بهتر است "بورژوا - لیبرالها" با فاشیستها  
 (به هر دلیل) بجنگند تا اینکه در صلح  
 باشند اما نه شرط اینکه نیروهای دموکرات و  
 انقلابی نگذارند توده‌ها بدام توهم جدید  
 بیفتند. بر آنکه کسانی مانند ما هدیه  
 نیروی هیچ کننده و در حقیقت کمک کننده به  
 تحمیل توده‌ها را حول توهمی جدید سازند.  
 و باز، بشرط آنکه چپ سردرگم از تروس  
 بورژوایی بودن ماهیت لیبرالها، با شعار  
 دولت آزادیخواهی مبارزه نکند و در ذهنیت  
 مسخ شدهی خویش نهندارد که آزادیخواهی  
 منحصر به بورژوازی است. به چنین "چپی  
 باید گفته تنها آزادیخواهی منحصر به  
 بورژوازی نیست بلکه در این عصر متعلق به  
 آن نیز نیست، و از آن مهمتر در کشورهای  
 نو مستعمره در جهان سرمایه‌داری عقب مانده  
 نه خواست و نه امکان تحقق آن توسط بورژوازی  
 نیز نیست. "آزادیخواهی" نعره‌ای است که  
 تنها هنگامی که منافع بخشی از بورژوازی در  
 جدالها بخاطر میانسازدهانش شنیده میشود.

این نعره بیان جنگ است و چه نعره‌ی گویایی  
 است. نشانه‌ی آنست که فی‌المثل جنگ خورده  
 بورژوازی و بورژوازی مغلوبه شده است.  
 نشانه‌ی آنست که تضادها تشدید یافته است.  
 نشانه‌ی آنست که نیروی دیگر اجتماعی،  
 پرولتاریا و همه‌ی کمونیستها بشرط داشتن  
 درایت و کفایت میتوانند از موقعیت استفاده  
 کنند. چه بهتر که بورژوا - لیبرالهای تقلبی  
 و غیر تقلبی، با گیومه و بدون گیومه، فریاد  
 آزادیخواهی سردهند، اگر چه اجازه ندهد که  
 توهمی جدید آفریده شود، بهره‌بردار اصلی  
 اوست. چه بهتر که زهرا خانم و رفیقش بجای  
 آنکه بازو در بازو ببندازند، جنگ در جنگ  
 بيفکنند. اگر چه آنقدر فراست داشته باشند که  
 نهایت کار را ببینند و آنقدر سیاست داشته  
 باشد که نگذارند توده‌ها مجذوب این جنگ  
 اندازی شوند، از این مناله باید استقبال  
 کند. باید به آقای قطب‌زاده و بنی صدر

و شرکاء بگوید که میدانیم متقلبانه آزادی -  
 خواه شده‌اید، میدانیم که ریاکاران -  
 می‌جنگید، ولی بجنگید، چون در جنگ شما و بار -  
 ان دیروزتان است که امید فرجی هست، چون  
 در جنگ شماست که ما ممکن است بتوانیم  
 نفسی بکشیم. و چون گفت‌اند شمال پیشه‌ی  
 ما زاندران را، نگهرد جزنگ ما زاندرانی!  
 پس، بهترین شق ممکن اذامه‌ی جنگ چنا -  
 حهای حاکمیت است بشرط آنکه نیروهای چپ  
 آگاهی و کفایت لازم را داشته باشند. این  
 نکته نیز درست است که اگر قرار به سرود  
 قطعی یکی از جناحهای حاکمیت باشد، با آنکه  
 امکان بود بورژوا - لیبرالها در کوتس‌اه  
 بدبضعیفاست "ولی معینا برد بورژوا -  
 لیبرالها - قبل از تشییع نهایی و ظهور  
 اماهیت واقعیشان - میتوانند امکان حرکت  
 پیشتری بطور موقت برای نیروهای چپ در بر  
 داشته باشد (در دموکراسی بورژوایی بی‌رحال  
 بیش از فاشیسم امکان حرکت نیروهای پرولتری  
 فراهم است) معینا باید دانست و بر این  
 نکته تاکید کرد که در شرایط جامعه‌ای مانند  
 جامعه‌ی ما، هم بخاطر ماهیت وابسته  
 بورژوازی لیبرال، هم بخاطر ماهیت  
 سرمایه، و هم بخاطر ماهیت امپریالیسم،  
 این نوع دموکراسی نیم بند بسیار سطحی،  
 بسیار گذرا و بسیار ناپایدار است.  
 بورژوازی لیبرال ممکن است در صورت تشویق  
 بر فاشیستها نتواند بالاتر از حلقان تا  
 ایجاد کند (هر چند احتمال این تفوق ضعیف  
 است) ولی این امر را برآز تشییع و  
 محتلا بخاطر تشییع - خواهد کرد. باید  
 درایت بسیار داشت که در این دوران کوتس‌اه  
 عدم تشییع (کما اینکه در فوق آمد) بهره -  
 برداری لازم را برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقه  
 کارگر کرد.

تکلیفی که بخش اعظم چپ‌کنونی اگر نتواند  
 عمیق نیاید از ادای آن عاجز خواهد ماند و  
 یکبار دیگر شاهد تبدیل مهسالار ایران به  
 سردار سپه ایران خواهد شد.

## رفقا!

# درگیری و بخش

# رهائی بگوشی

# ۱۶ آذر، روز دانشجو ...

"۱۶ آذر" امسال در شرایطی فرا میرسد که تمام دانشگاهها توسط خامیان سرمایه به زنجیر کشیده شده اند. در شرایطی که دهها هزار دانشجو از دانشگاهها پشان رانده شده اند و به صفوف دانشجویی بیکاران پیوسته اند، در شرایطی که جنگ ارتجاعی غیر عادلانه بین ایران و عراق همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده و روز بروز شکاف بین انقلاب و ضد انقلاب را عمیقتر و وسیعتر میکند.

سال پیش در چنین روزهایی دانشجویان فریاد میکشیدند و یورش فاشستی رژیم را به خلق قهرمان کرده خلقی که در راه خود مختاری پیشقدم بود محکوم مینمودند. آنها همچون زمان دیکتاتوری شاه در صفوفی بهم فشرده اسناد محکومیت رژیم را رو میکردند.

اما امسال، علیرغم گنج سربهایی که دامنگیر نیروهای چپ شده تا حدی که بجای دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در صدد "دفاع از مبین" سرمایه داری بر آمده اند، علیرغم بخش نداشتن (اکثریت) و روگردن آنها به حکومتگران و شتاب وحشتناکشان به سقوط در منقلب رفورسیسم و رویزیونیسم، نبودن یکی از سنگرهای عمده میسازره - دانشگاه - در ترک تازیهای بیشرمانه رژیم نقشی اساسی بازی میکند.

اگر "۱۶ آذر" و "۱۳ آبان" هاداغهای سنگی هستند بر چهره منقور حکومت شاه، روزهایی همچون "اول اردیبهشت" امسال، روزیکه مملکتی حساب شده رژیم سبب مقاومت سراسری دانشجویان گردید، تا حدی که دانشجویان شب و روز از سنگرشان دفاع کردند و حماسهها آفریدند فراموش نشدنی و جاوید خواهد ماند.

مقامت یکپارچه دانشجویان دانشگاه تربیت معلم" همچون خاری در چشم رژیم فرو رفت، بطوریکه فردای روزهای درگیری مردم فوج فوج به زیارت مسند قهر ارتجاعی و خوشونت حکومتگران میپرداختند.

با مسلسل بستن بستن دانشجویان دانشگاه "جندی ناپورا هواز"، دستگیری صدها دانشجوی مدافع "باز بودن دانشگاه"، تجاوز به دختران دانشجویان، اعدامها و دهها نمونه دیگر، تماما گواهی بر یک چیز است: "تپس و وحشت مرگبار حکومتگران از افساء شدن".

... و این روزها در تاریخ ثبت میشوند و سپاههای را بوجود میآورند که با قهروری خشم آکن و توفنده به بستن پروندهای حکومت سرمایه داران منجر خواهد شد. اذر رژیم با مشتبه دهان آزادیخواهان

میکوید، اگر مشتهای گره کرده را با مملکتهای پاسدارانش جواب میکوید، اگر با انتساب تیمسارهای آریا مهری و سرکوب خلق عرب زمینها ز جنگی اینچنین خاتمان براندازمیشود، اگر چشم دیدن دانشجو و دانشگاه را ندارد، اگر با علم کردن "دانشجویان خط امام"، مرگ را به بازی میکوید، چه باک! که مردم مساجد تجاری پر بار از سرنگونی دیگر خا میان سرمایه اشدوخته اند که در پرتو سمت یابی صحیح میتوانند منجر به ایجاد جامعه ای عساری از ستمهای جامعه سرمایه داری گردد.

دانشجویان نیز در جریان تسخیر دانشگاه توسط جما قدازان، پاسداران و بدهای از مردم تحریک شده آموختند که نداشتن ارتباط توده ای وسیع، نداشتن پایگاهی استوار در میان مردم چگونه میتواند در عرصه میسازره طبقاتی، زمانیکه ضد انقلابیه آخربستن دستاویزهایش منسبت میشود زبان بخش باشد و چگونه سبب پیشتیان ماندن و در نتیجه ضربه پذیر شدن، میگردد و رفع این نقص را در سرلوحه ای برنامه ای مبارزاتیان قرار دادند.

اکنون که حرکت اعتراضی مردم میروید تا به احتمال زیاد خیزش جنبشهای خود بخودی را موجب گردد، بر دانشجویان است که با آغاز "اتحاد عمل" بر سر مسایل اولیه اما اصولی - بدون درگیر شدن بر جزئیات - مانند بازگشایی دانشگاهها، راهپیمایی های با شعارهای مشخص حول بازگشایی دانشگاهها و ... زمینه ای اتصال حرکت اعتراضی مردم و حرکت دانشجویی را فراهم سازند.

بر دانشجویان است که در شرایط فعلی که صدها هزار دانش آموز خوزستانی بی مدرسه مانده اند، مدارس کردستان تعطیل اند و دانش آموزان دهها مدرسه در حال تحصن اند و با مدارسشان در آستانه ای انحلال بسر میبرند در تعمیق و ریشه یابی مسایل دانش آموزی و هم چنین در پیوند هر چه بیشتر با جنبش دانش آموزان بکوشند.

- \* برافراشته تریا دهرچم سرخ مبارزات دانشجویی، دانش آموزی
- \* پیش بسوی پیوند دادن جنبش دوکراتیک و سوسیالیستی
- \* مرگ بر امپریالیسم و سرمایه داری